



آرمان

نشریه دبیرخانه خارجی

سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران

مردادماه ۱۳۵۶

سال سوم، شماره ۵



در این شماره :

- ۲ ه سخن با شما
- ۳ ه موضوعات نو پسندگان ایران
- ۳ ه بیان نامه کانون نویسندگان ایران
- ۴ ه جوانان سیاست رستاخیزی را طرد میکنند
- ۶ ه آقای ایران کیست ؟
- ۸ ه پیوند قهره ها ، آغاز چیرگی است
- ۹ ه ما و مسلمانان مبارز
- ۱۳ ه حقوق بشر " مسترکارتر و ترسکیستهای ایرانی
- ۱۷ ه پلیط به جای پیل ، لنگ به جای داس
- ۲۰ ه بازگان تازهی جزیرهی کیش !
- ۲۲ ه " خاک یا نشان "
- ۲۶ ه کوبائی ها در آنکولا
- ۲۹ ه از زندگی و پیکار جوانان و دانشجویان جهان
- ۳۰ ه پاسخ به خوانندگان

روی جلد :

نیروی بهم پیوسته و پرتوان خلق ، مجسمه شاه
عامل امپریالیسم و مضرپلیدی را سرنگون میکند .
یاد بودی افتخارآمیز از آنچه در روزهای پر جو شو
خروش قبل از ۲۸ مرداد ۳۲ در ایران گذشت .

پشت جلد :

۲۸ مرداد ۳۲ ، با حرکت تانکهای ارتجاع در خیابان
باغ ، کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد به وقوع
می پیوندد .

سخننی باشما

دروغ دست افزار ارتجاع است . ۲۸ مرداد ه برای
خلق های ما روز انبوه و سوگ است . روز کودتا است .
روزی است که پیروزی های خلق های مالگد مال یو رش
امپریالیسم را " قیام ملی " می نامند . انبوهی از اسناد
و مدارک نشان داد که " سیا " در این کودتا دخالت
مستقیم داشته است . در این شماره بخش کوتاهی از کتاب
" حکومت نامرئی " را که پرده از این دخالت بر میدارد
آورده ایم .



از بدو پیدایش سوسیالیسم علمی ، مذهب
یکی از حربه های عمده ارتجاع در مبارزه
علیه این جهان بینی بوده است . هنوز هم
نیرو های ارتجاعی با بهره گیری از پیشداوری
های نادرست توده های ناآگاه ، از این
حربه زنگ زده علیه مبارزان مارکسیست استفاده
می کنند . ارتجاع به منظور ادامه تسلط شوم خود
باتحریف و دروغ پراکنی ، مانع نزدیکی مبارزان
مذهبی با مبارزان مارکسیست می شود . در قسمت
دوم نوشته " ما و مسلمانان مبارز " به بررسی
نظریات پایه گذاران و پیشگامان مارکسیسم درباره
مناسبات احزاب کمونیستی و کارگری بسامد
و زحمتکشان معتقد به مذهب می پردازیم .



در نوشته " حقوق بشر " مسترکارتر و ترسکیستهای
ایرانی ، سخن بر سر داشتن یا نداشتن شتم طبقاتی
است و بیگانگی خواستها و نظریاتی که ترسکیست هسا
پیش می کنند با آنچه بینش طبقاتی کارگری ، حکم بر
اجرای آن می کند .

شماره بانکی

Hansfriedrich Wieland
Berliner Bank
Konto Nr. 3446289900

آدرس پستی

Postfach 11 - 0709
1 Berlin 11 - W. B.

ARMAN

Review of the Foreign Bureau of the Organization of Democratic
Youth and Students of Iran
Price: 1.00 DM or its equivalent in all other countries

بها معادل ۱ مارک آلمان فدوال

موضع کانون نویسندگان ایران

است که از آزادیهای نامبرده دفاع کرده در راه استقرار و شمول آن به همه افراد مردم ایران میگویند.
۴- کانون نویسندگان ایران سانسور را به هیچ شکل و به هیچ عنوان، خواه لاف و خواه جزائی پذیرد و لغو سانسور و انحلال نهضی سازمانها و ادارات علنی و پنا غیر علنی را که برخلاف مفاد قانون اساسی ایران و متمم آن و برخلاف اعلامیه حقوق بشر به این کار مبادرت میکنند، طلب مینماید.

رابطه کانون با احزاب و جمعیتها

کانون نویسندگان ایران در عین حفظ استقلال خود میتواند با جمعیتها و احزابی که هواخواه آزادیهای اجتماعی و سیاسی بوده، در راه استقرار دموکراسی در ایران مبارزه میکند، در پی تفاهم و جلب پشتیبانی متقابل برآید. تاکید بر اینستکه سواره خواسته شود تا جمعیتها و احزاب نامبرده برای رسیدن به هدف مشترک، یعنی آزادی مردم ایران و استقلال کشور، اتحاد همه نیروها و دموکراتیک را شعار خود قرار داده در قول و عمل در پی تحقق آن باشند.

بیان نامه کانون نویسندگان ایران

بمناسبت سالروز مشروطیت

(۱۴ مرداد ۱۳۵۶)

(شاعر) و جمعی در تبعید غیرقانونی بسر میبرند چون آیت الله منتظری و حجت الاسلام صالحی نجف آبادی و سرانجام آیت الله سید محمود طالقانی مرجع تقلید و نویسنده مذہبی و محقق، که پس از دو سال بازداشت غیرقانونی در یک محکمی در رست به ده سال زندان محکوم شده اند.

اعضای کانون نویسندگان ایران با استظهار به آرمانهای شهدای مشروطیت بویژه اهل قلم و با استناد به اصول ۲۰ و ۲۱ متمم قانون اساسی که ناظر بر آزادی قلم است و اصل هفتاد و نهم همان قانون که حضور رهیت منصف را در محاکمات مطبوعاتی لازم دانسته است، اساتذ این عده را که صرف نظر از هر نوع اتهام ظاهری، تسمیه اصلی آنان بیان فکر و اندیشه فرهنگی بوده است، ناقض قانون اساسی ایران و اصول شناخته شده انسانی در جامعه ایران میدانند و آزادی آنانرا خواستارند.

موضع اصلی کانون نویسندگان ایران عبارتست از:
۱- آزادی اندیشه و بیان و قلم و در نتیجه آزادی چاپ و انتشار آثار فکری، بدون هیچگونه میزبانی (سانسور) قبلی. این آزادی ها عام است و شامل همه افراد مردم ایران میشود و هیچ حصر و استثنائی ندارد.

۲- کانون نویسندگان ایران مطلقاً جمعیتی صنفی است و از هیچ نظریه و عقیده خاص، خواه علمی و فلسفی و هنری و خواه سیاسی یا دینی جانبداری نمی کند، بلکه از حق خدشه ناپذیر عامی مردم ایران برای بیان و نشر نظرات و عقاید خود قویاً پشتیبانی و دفاع مینماید.

۳- کانون نویسندگان ایران از همه سازمانهای سیاسی موجود یا آنچه در آینده بوجود خواهد آمد مستقل بوده، و موظف به حفظ این استقلال است. اما از آنجا که آزادیهای اندیشه و بیان و قلم از مجموعه آزادیهای اجتماع و سیاسی جدایی ناپذیر است و جز در صورت استقرار رژیم دموکراتیک نمیتواند به حصول پیوندد. کانون در عین حفظ استقلال خود موظف به پشتیبانی معنوی و احیاناً مادی از همه سازمانها و احزاب دموکراتیک

پیش از هفتاد سال از عمر مشروطیت ایران میگذرد. نایبند راه آن سالها نام بسیاری از نویسندگان و شاعران و روزنامه نگاران و هنرمندان مبارز را بیاورد و در راه آزادی و تأیید حقوق انسانی و اجتماعی ایران و آزادی قلم و بیان و اندیشه سرافراخته اندیاد رسالههای سنیایی که عارض بیشترین سالهای عمر مشروطیت بوده است، در نوشتههای انزوا محکوم به خاموشی شده اند.

شناختن آن اشوب نیز علیرغم همه اذیتها و ستمها و پس از هفتاد و یکسال مشروطیت، زندانهای کشور پیش از پیش اسارتناهی اهل قلم و اندیشه است. آنان جمله و پیداجایی (جامعه شناس و محقق)، محسن بلقانی (نمایشنامه نویس)، ناصر رحمانی نژاد (نمایشنامه نویس و کارگردان تئاتر)، فریدون شایان (محقق و مترجم)، علی اشرف درویشیان (نویسنده)، حسن حسام (نویسنده)، علی طلوع (مترجم)، نسیم خاکسار (نویسنده)، طاهر احمدزاده (نویسنده)، رضا مقصدی

جوانان سیاست رستاخیزی را

درد میکنند

تا چند سال پیش سخن مکرر دیکتاتوری سلطنتی ایران این بود که "جوانان فقط باید درس بخوانند" و "سیاست کار کسانی است که خارج از مدرسه اند" حال تغییر عقیده داده اند! میگویند: "جوانان باید سیاسی شوند! آنها حتی نوع سیاسی را که جوانان باید به آن بپردازند تعیین میکنند!" این سیاست باید سیاست رستاخیزی باشد!

هویدا، بدون اینکه به روی خود بیاورد که رژیم حاکم هنوز همچنان دهان جوانانی را که از سیاست سخن میگویند، به هم می‌زند علت تمایل رژیم را به سیاسی کردن جوانان، "موقعیت خاص جهان امروز" میخواند و او می‌گفت:

"عشق جوانان به سیاست، ما را مجبور می‌سازد ذهن آنان را در زمینه انواع مسائل سیاسی روشن کنیم و خوب را به آنها نشان دهیم و آنان را از وجود سیاست‌های مخرب آگاه سازیم..."

نخست وزیر سابق شاه، در همان حال که به شکست اقدامات رژیم در سرکوب جوانان برای دور زدن آشتن آنان از سیاست اعتراف میکرد، یاد آور میشد که:

"هدف آموزش ملی، که حزب رستاخیزس مأمور اجرای آن شده است، ساختن انسانهای نو، شاه پرست و وطن پرست است!"

(هویدا، ۷ خرداد ۱۳۵۶)

دریک گفت‌وی کوتاه که "مجله جوانان" با ۱۵۰ دانشجوی تهرانی و ۱۰۰ دانشجوی شهرستانی به عمل آورده است، بیش از ۷۰ درصد آنها تأکید کرده اند که "مسائل سیاسی کشور خود و جهان را تعقیب میکنند" همین مجله نوشته است: "در دبیرستانها نیز گفتگوهای سیاسی اغلب مدتی از زنگ تفریح جوانان را میگیرد" یکی از جوانان حتی گفته است: "من آنچه را که در روزنامه های ایران تعیینیم و از رادیو و تلویزیون خودمان نمی-

رژیم محمد رضا شاه برای کشاندن تسمه ای بین خود و جوانان، به دست حزب داری رستاخیز تلاش تازه ای را سازمان میدهد. بر اساس برنامه ای که این حزب تنظیم کرده است، آغاز سال تحصیلی جدید، "آموزش ملی جوانان" جزوه ای دروس همگی مدارس کشور قرار خواهد گرفت.

داریوش همایون، قائم مقام دبیر کل حزب رستاخیز، در دوره گرد بهای، اخیر خود خاطرنشان کرده است که:

"برای حزب ما مسأله ای مهمتر از آموزش ملی وجود ندارد. آنها که میگویند سازمان دهی و تشکیلات مهمترین وظیفه ی حزب را تشکیل میدهد، یا کسانی که عقیده دارند وظیفه ی حزب کنترل و رهبری مردم است، اشتباه میکنند. وظیفه ی حزب آموزش سیاسی مردم است..."

(رستاخیز، ۱۸ تیرماه ۱۳۵۶)

"رستاخیز" مدتی است در این شیور می‌مد که:

"امر آموزش ملی مهمترین و یا یکی از مهمترین هدفهای حزب است. هدف آموزش ملی، ساختن انسان ایرانی و باز سازی اوست" انسان ایرانی باید ایران را دوست داشته باشد، شاه پرست باشد، مجهز به سلاح درست اندیشی... و مجری راستین وحدت رستاخیزی باشد..."

(رستاخیز، ۳۰ مرداد ۱۳۵۵)

"قائمقام" معتقد است:

"حزب رستاخیز ملت ایران میخواهد جامعه و مردم ایران سیاسی شوند، درست بیاندیشند و از گزند افکار و عقایدی که بنیان ملی و میهنی ما را تهدید میکنند، دور بمانند..."

(رستاخیز، ۱۹ تیرماه ۱۳۵۶)

شوم، با خواندن روزنامه های خارجی و گوش دادن به رادیوهای مختلف در میابیم.*
آنچه که رژیم محمد رضا شاه را، پس از سالها تلاش مذبوجانه برای دورنکهداشتن جوانان از سیاست، به عقب نشینی از موضع خود و کشاندن سیاست خویش به کلاسهای درس واداشته، همین واقعیت است.*
"رستاخیز" بی پرده مینویسد:

"اگر این درست است که جوانان ما به سیاست عشق میوزند، پس چرا ما نباید با طرح و توضیح مسائل ملی و میهنی در کلاسهای درس، ذهن آنها را در باره ی سیاست خود... روشن کنیم."

ولی آیا با "طرح و توضیح مسائل ملی و میهنی در کلاسهای درس"، و اجرای برنامه های که حزب درباری رستاخیز و سازمان امنیت به اتفاق هم برای تحمیل جوانان تنظیم کرده اند، آرزوی رژیم محمد رضا شاه برای کشاندن جوانان به سوی خود و آشتی دادن آنان با خویش تحقق خواهد یافت؟ آیا آنطور که قائم مقام ایمن حزب پیش بینی میکند:

"در صورت اجرای دقیق این برنامه، جوانان از "مخالفان رژیم" به "موافقان" و از "اعراد بدبین" به "اعراد خوشبین" تبدیل خواهند شد. آرزوی عبسی است.

از سال ۱۳۴۵ به این سوی، دو کتاب تازه - نوشته هائی را که به او نسبت میدهند - "مأموریت من برای وطنم" و "انقلاب سفید" را در مدارس کشور تدریس میکنند و در بسیاری از دانشگاهها چپ و راست برای دانشجویان "جلسات"مت و شنود سیاسی واجتماعی تشکیل میدهند. این تلاش تا کنون چه بار آورده است که مبلغین رژیم را این چنین به نتایج آینده ی "تدریس آموزش ملی" در مدارس امید وار کرده است؟ روزنامه ی رستاخیز در سرمقاله ی دوم مرداد ماه امسال خود خاطر نشان میسازد که:

"آموزش ملی باید حتی از جمار چوب برداختن به مسائل سیاسی واجتماعی قراشر رود و امر "آموزش رفتاری" را در برگیرد، بدین معنی که رفتار و اخلاق ملی را آموزش دهد."

بی تفسیر معلوم است که رژیم چه میخواهد. سالها پیش، در پی ایمن اندیشه که برای حمایت از نظام استبدادی حاکم باید جوانان شسته و رفته ای

ساخت، در بار پهلوی به دست عباس مسعودی، "کرسی بحث آزاد" گذاشت. بعد از "شکستن" این کرسی به دست جوانان، آمدند و برای آنان در مدارس و دانشگاهها، "به منظور آشنائی با مسائل سیاسی واجتماعی"، جلسات "گفت و شنود" ترتیب دادند، ولی عمر این "گفت و شنودها" نیز زیاد نبود تا اینکه شاه "موضوع امکان دادن یک نوع "دیالوگ" را که البته از حدود دیسپلین و حدود معقول خارج نشود" مطرح کرد و اجازه داد "در فضای مدارس زیر نظر مریبان آرموده (بخوانید مأموران سازمان امنیت) یک نوع دیالوگ در باره ی مسائل مختلف مملکتی" صورت گیرد. ولی این دیالوگها نیز حاصلی جز درد سر بیشتر برای سازمان امنیت به بار نیورد تا جائیکه بعد از یکی دو ماه دولت "منوعیت هر نوع دیالوگ را در فضای آموزشی کشور" اعلام کرد.

در یک کلام، از سال ۱۳۴۰ به این سوی، هردکائی که شاه برای فریب جوانان گشوده، بی مشتری مانده است. گزارشهای مأموران سازمان امنیت به دربار، این واقعیت را به خوبی نشان میدهد که دانش آموزان و دانشجویان همه جا، با استفاده از هر تریبونی که رژیم برای تحمیل سیاسی آنان برپا کرده است، با طرح خواسته های خود، با پرسش در باره ی انواع مسائل سیاسی واجتماعی، در بار سلطنتی را در تنگنا قرار داده اند. شکست و حزب داری "ایران نوین" و "مردم" برای نفوذ در میان جوانان تجربه ایست که حزب "رستاخیز" میتواند از آن پند گیرد. دولت از هم اکنون باخشنامه ها و مقررات بسیار، برای "آموزش ملی"، حدود و ثغور معقول" تعیین کرده است. ولی چه کسی قادر است این "حدود و ثغور" را حفظ کند؟ آیا میتوان از جوان ایرانی خواست در جریان بحث پیرامون مسائل سیاسی واجتماعی کشور خویش نهرسد؛ دیکتاتوری سلطنتی با کدام یک از مواد قانون اساسی ایران وفق میدهد، چرا احزاب مترقی تعطیلند، زندانها چرا از میهن پرستان انباشته اند، اینهمه خون برای چه ریخته میشود، پول نفت کجا میرود، رژیم نظامی ایران مورد حمایت کیست؟

آنچه رژیم محمد رضا شاه با "آموزش ملی" خود میخواهد به آن دست یابد، توجیه نظام استبدادی حاکم و قبولاندن آن به نسل جوان کشور است. ولی در این واقعیت که جوانان میهن ما تلاش تازه ی رژیم را برای "بازسازی نسل جوان" بار دیکری اشهر خواهند کرد، تردیدی نیست.

نویسد

آقای ایران کیست؟

۲۴ سال از کودتای تنگین و امپریالیستی ۲۸ مرداد میگذرد. ۴۰ ساله و نوکران سرسپرد هاشمی کودتای حائنانه را "قیام ملی" نامیده، هر سال در این روز دستگاه عریض و طویل تبلیغاتی خود را بکار می‌اندازند و منشی د روغ تحویل مردم داده آنها را وادار به چراغانی و گرفتن جشن میکنند.

بعضو نشان دادن میزان "ملی" بودن این "قیام" بخش‌گوناگونی از کتاب "حکومت نا مرئی" را در اینجا نقل میکنیم. همانگونه که خواندید دید، "سیا" در ارزیابی خود، شرایط آنروز ایران را برای انجام موفقیت آمیز کودتا، مناسب دانسته است. بدون تردید، منظور "سیا" از "شرایط مناسب"، تفرقه نیروهای ملی و از هم پاشیدگی جبهه ضد استعماری و ملی است. از این کودتا نزدیک به یک ربع قرن میگذرد، تسلط رژیم فاشیستی شاه در این مدت به بهای جان هزاران تن میهن پرست، استثمار بی رحمانه‌ی زحمتکشان، غارت منافع ملی و وابستگی هر چه بیشتر کشور به امپریالیسم، میر شده است. بگوئیم با برخوردی مسئول به این تجربه خونین و کران از آن درس بگیریم در راه نزدیکی و همکاری سر چه بیشتر نیروهای رزمنده برای سرنگونی رژیم دیکتاتوری شاه، تمام نیروی خود را بکار ببریم.

آرمان

یکی از استانهای که در محافل "سیا" نقل می‌شد، این بود که روزولت - بنا بر سنت سوارکار بزرگی که بر اسبهای رام نشدنی سوار میشد - اسلحه بدست بر رأس تانکهای ایرانی، که بسوی تهران - رازیر می‌شدند، شورش علیه مصدق را رهبری کرده است. یکی از مأموران "سیا"، که با اوضاع ایران آشناست، این داستان را "کسی-رمانتیک" دانست، ولی گفت: "کیم کودتا رانه اسفارت ما، بلکه از یک زیر زمین در تهران رهبری میکند." او با تحسین افزود: "عملیات او واقعاً مثل جیمز بوند بود."

زنگار فضل اله زاهدی هم که از طرف "سیا" برآید جانشینی مصدق انتخاب شد، ارزش آنرا داشت که قهرمان یک داستان جاسوسی باشد. او که مردی زن پسند بود، با بلشویکها مبارزه کرد، اسیر گردید و در ۱۹۴۲ بعلت آنکه مضمون بود که در تحریکات نازیها شرکت دارد، از طرف انگلیس با دستگیر شد.

دول آمریکا و انگلیس متفقاً تصمیم گرفتند که سقوط مصدق را سازمان دهند. ارزیابی "سیا" این بود که کودتا موفق خواهد شد، چون شرایط مناسب است. وظیفه اجرای عملیات بعهده کیم -

دیوید وایز (David Wise) و توماس ب. ریس (Thomas P. Ross) در کتاب معروف خود بنام "حکومت نا مرئی" (The invisible government) که در سال ۱۹۶۴ انتشار یافته و به افشاء فعالیت های سازمان جاسوسی آمریکا Central Intelligence Agency اختصاص داده شده، درباره نقش "سیا" در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ می نویسد:

"... بهیچوجه تردیدی وجود ندارد که "سیا" کودتای ۱۹۵۳ را، که منجر به سقوط نخست وزیر محمد مصدق و حفظ تاج و تخت محمد رضا شاه پهلوی شد، سازمان داده و رهبری کرده است. ولی تعداد کمی از آمریکا نیامیدند که این کودتا، که حکومت ایران را ساقط کرد توسط یکی از مأموران "سیا" که نوه تئودور روزولت (Theodor Roosevelt) رئیس جمهور ای آمریکا است، رهبری شده است. کرمیت "کیم" روزولت Roosevelt "Kermit" که هفتین پسر عموی فرانکلین روزولت Franklin Roosevelt رئیس جمهور آمریکانیز بود، در محافل "سیا"، بعلت عملیات برجسته اش در پیش از ده سال پیش در تهران، هنوز بنام "آقای ایران" (Mr. Iran) معروف است.



روزولت ، که در آن موقع سر جاسوس " سیا " را
درخا و میانه بود ، محمول شد .
روزولت بطور علنی وارد ایران شد . او از مرز
گذشت ، وارد تهران شد و بعد از تشرهاتاناید
کردید . او ناچار به پنهان شدن بود ، زیرا او
سابقاً در ایران و در نتیجه شناخته شده بود .
او چندین بار ستاد خود را تغییر داد تا یک کام از
مأموران مصدق جنو تریا شد . روزولت عملیات خود
را در خارج از سفارت آمریکا رهبری میکرد . او پنج
خمتار آمریکائی داشت ، که برخی از آنها از مأمور
ران " سیا " در سفارت آمریکا بودند . علاوه بر
این هفت مأمور ایرانی ، از جمله دو مأمور عالیرتبه
سازمان جاسوسی ایران ، با او همکاری میکردند .
این دو نفر با واسطه با روزولت ارتباط داشتند
و وی در تمام دوران عملیات آنها را ندید .
و فتنی نقشه شورش آماده کردید ، ز نسرال
سوارتسکپ (H. Norman Schwarzkopf)
وارد تهران شد . سوارتسکپ پلیس شاه را در
سالهای ۴۰ تجزید سازمان داد . او که از
دوستان قدیمی زاهدی بود ، مدعی شد که
نقطه برای " دیداردوستان دیرین " به تهران
آمده است . ولی او خود در این عملیات نقش
معینی برعهده داشت .

در ۱۲ اوت شاه فرمان عزل مصدق را صادر
و آهدی را به نخست وزیری منصوب نمود .
مصدق سرهنک بد شانسی را که حکم عزل وی را
آورده بود ، توقیف کرد . (۱) مردم در حیاتانها
شورس کردند . شاه ۲۲ ساله و ملکه اش (کدر
آنزمان شریای زیبا بود) زکاخ خود در کنار ریای
خزره بغداد گریختند . طی دو روزی که شرح وم
بود ، رابطه روزولت یاد و جاسوس عالیرتبه ایرانی
قطع شد . شاه از یغداد به رم رفت . آلن دالس
به رم پرواز کرد تا با او مشورت کند . شاهزاده
خانم اشرف ، حوا هر حوش فیافه و دو قلوبی شاه
کوشید که در این توطئه بین المللی نقشی بازی
کند ، ولی شاه از صحبت با او امتناع کرد .
در ۱۹ اوت روزولت از مخفی گاه خود به جاسوسان
ایرانی دستور داد که هر که رایا فتند ، به حیاتان
بفرستند . مأموران پلیس به باشکاههای ورزشی
تهران رفتند و کوره عجیب و غریبی از حالتیستها
و کشتی گیران را جمع کردند . اینها با فریاد
زنده باد شاه براه افتادند . زاهدی از
مخفی گاه خود خارج شد و قدرت را بدست گرفت
شاه از تبعید بازگشت . مصدق به زندان رفت
رهبران توده اعدام شدند .
ایالات متحده البته هرگز رسماً نقش " سیا " را در

کود تا تأیید نکرده است. تنها تأییدی که در این زمینه وجود دارد عبارتست از مصاحبه آلن دالس رئیس سابق "سیا" با مجری تلویزیون سی. بی. اس. در این مصاحبه از آلن دالس سؤال شد که آیا درست است که مأموران "سیا" میلیونها دلار برای اجیر کردن کسانی که میباید در رخنیا با آنها شورش راه بیندازند، خرچ کرده اند ۰۰۰ تا از

شرمه دق خلاص شوند؟ آیا میتوانید در این باره چیزی بگوئید؟" دالس گفت: "این نکته که ما میلیونها دلار برای اینکار خرچ کرده ایم، بکلی نادرست است." (۲) علاوه بر این، رئیس سابق "سیا" در ایران در کتاب خود بنام "نیسروی جاسوسی" چنین اشاره کرده است: ۰۰۰ طرفداران شاه از خارج حمایت میشدند." (۳)

(۱) این سرشنک بد خانس، سرهنک نصیری آنزمان و آرتشید نصیری امروز رئیس سازمان امنیت شاه است.

(۲) Columbia Broadcasting System ۱۶ آوریل ۱۹۶۲، مصاحبه کننده Eric Sevareid

"CBS Reports: The Hot and Cold Wars of Allen Dulles"

Allen W. Dulles, "The craft of Intelligence" p. 224, New York, 1963 (۳)

پیوند قطره‌ها،

شعر از: برزین آذر مهر

آغاز چیرگی ست

بی شک شیمی ست تیره و سنکین و سهمنک
این شب که با لقایق سنکین به سوی صبح

بر سینه می‌خزد!

آنجا که تا بجاست و هر چیز کان بجاست
آنجا که فقر و مرگ و عمزاد زندگی ست
آنجا که فصل غارت هر چیز روشن ست

هر چیز خوب و پاک

می‌پرسی ای رفیق

تنها

کدام مرد؟

دارد توان چیرگی و بر سختی نبرد؟

باور کن ای رفیق

مردی که مرد می‌ست

در رزم

در نبرد

سرشار باور ست

باور به اینکه

مثل همیشه

هنوز هم

دریا که زندگی ست

پیوند قطره هاست!

پیوند قطره ها

آغاز چیرگی ست!

در رزم

در نبرد

این آزموده را

آموزگار باش!

ما و مسلمانان مبارز

« ۲ »

مناسبات احزاب کمونیستی و کارگری با دین

و زحمتگشان معتقد به مذهب

هم به علت محدودیت طبقاتی نتوانستند ماهیت واقعی مذهب را درک نمایند و شیوهی صحیح رفتار با انسانهای زحمتکش معتقد به مذهب را بیابند. بسیاری از آنان تنها به جانب معرفتسی مذهب توجه کردند و در آن چیزی جز جهالت و ظلمت و یا رباکاری و تزویر قشر فوقانسی روحانیون ندیدند و کار را به تحقیر و تمسخر تنیده ها کشانیدند.

دولتهای بورژوازی نیز به نوبه خود بسیاری شکستین مقاومت روحانیون هوادار فئودالها دست به اقدامات خشن بوروکراتیک میزدند. کلیساها را می بستند، مؤمنین را مورد فشار قرار میدادند و چه بسا کار را به کشتار تنیده ها میکشاندند. نمونه های این گونه جنایات از جمله در انگلستان، فرانسه و آلمان فراوان است. کارکاتور اینگونه اقدامات بوروکراتیک ضد مذهبی را میتوان در رفتار رضا شاه با مذهب، در جنایت مسجد کوهر شاد، پاره کردن چادر پیروزان و در مستراح انداختن عمامه و دستار روحانیون مشاهده کرد.

رفتار اندیشه پردازان بورژوازی و دولتهای بورژوازی با مذهب در دوران تحکیم قدرت، سپین پنه و بیزه در دوران اغول بورژوازی از ریشه تخییر کرد. در این دوران، بورژواها خود به سازندگان و تبلیغ کنندگان خرافات تبدیل شدند و سوداگری بسا مذهب را نیز به انواع سوداگریهای خویش افزودند، که خود بحث جداگانه است.

در قطب مقابل اندیشه پردازان بورژوا و عمال پسه عنوان جزء و بخش مکمل آن، باید از اندیشه های آسار - شیستی و چپ نمایانه یاد کرد، که خود را متکبران، دانشمندترین دانشمندان و ماتریالیست ترین ماتریالیستهای جهان قلمداد میکنند، ولی در واقع امر نه

در گذشته ای نه چندان دور، برخورد به مذهب و دارندگان عقاید مذهبی، چه در عرصه مبارزه ای و چه به خصوص در عرصه مبارزه سیاسی، بی نهایت خشن بود. قدرتمندان و ستگمران جهان برای تحکیم پایه های قدرت خویش و غارت هرچه وسیعتر و شدیدتر بوده، های ستگمش و اسپر کردن ملل دیگر، این وهدهی را که خود ظاهراً پذیرفته بودند و چه بسا کمترین اعتقاد ای هم به آن نداشتند، بهانه فرامیدادند تا به شدیدترین و حیوانی ترین طرق، مخالفین خویش را سرکوب کنند. تکفیر مذهبی امری طبیعی تلقی میشد و همینقدر که کسی عقیده ای مذهبی، خلاف مذهب حاکم داشت، خویش حلال به حساب می آمد. کمتر کسی در این فکر بود که مذهب را به مثابه یک پدیده ای اجتماعی عمیقاً بررسی کند و طرز رفتار انسانسانی نسبت به میلیونها انسان زحمتکش معتقد به مذهب را بیابند.

در سده های اخیر، طبقه ی نوخاسته بورژوا، که با فئودالیزم در افتاد و میخواست تمام حکومت را به طور کامل و پلاناز به دست گیرد، شعار جد کردن مذهب از سیاست را به میان آورد تا قدرت کلیسا را که در خدمت فئودالیزم بود، بشکند. اندیشه پردازان وابسته به بورژوازی نیز به همین قصد به نبرد ایدهای علیه مذهب برخاستند. اما هم نبرد سیاسی و هم نبرد اندیشه ای بورژوازی با کلیسا، خشن، بیرحمانه و در عین حال سطحی بود.

در دوران اوج بورژوازی، زمانیکه این طبقه هنوز مترقی و پالانسه بود، اندیشه پردازان این طبقه توانستند برخی نظریات درست و علمی در باره مذهب بیان کنند، اما حتی بهترین آنان

چیزی از ریشه‌ی مادی مذهب میفهمند و نه میتوانند مکتبی به دفع خرافات و نجات زحمتکشان برسانند. آثار شیستها مدعیند که باید به مذهب اعلان جنگ داد و معتقدات مذهبی توده‌ها را به سخره گرفت. آنان که خود را سوسیالیست و حتی کمونیست مینامند، خواستار آنند که دولت سوسیالیستی مذهب را قدغن کند و در مساجد و کلیساها را گسل بگیرد. آنها طلب میکنند که احزاب کارگری در میان انبوه این آشفته‌نگری‌ها و خشونت‌های انسانی، در برنامه‌های خود خدانشناسی و جنگ با مذهب را بکنجانند.

در برابر همه‌ی انواع ریاکاریهای مذهبی، روشهای جنایتکارانه‌ی بوروکراتیک دولتهای سوسیالیستی و تعصب عیوسی محتسوی و کاملاً زیانبخش آنارشیستی، تنها مارکسیسم - لنینیسم است که ماهیت مذهب را به درستی درک میکند و درباره‌ی رابطه‌ی احزاب کمونیست و دولتهای سوسیالیستی با مذهب و زحمتکشان مذهبی روش صحیح، علمی و انسانی ارائه میدهد. مارکسیسم لنینیسم برای مذهب به عنوان شکلی از آگاهی اجتماعی، و در ریشه قائل است:

یکی ریشه‌ی محرف‌تستی و دیگری ریشه‌ی اقتصاد - اجتماعی که پایه‌ی آن مناسبات تولیدی است. بنابراین برخورد به مذهب نیز باید از همین دو جانب، یعنی از جانب علمی و از جانب اجتماعی باشد. مذهب را برخلاف توصیه‌ی آنارشیستها و برخی از بوروکراتهای بورژوا نباید قدغن کرد و توده‌های محققند به مذهب را نیز نباید آزاد داد و یا به آنان توهین کرد. کار احزاب کمونیست و دولتهای سوسیالیستی، اینگونه رفتارهای غیرانسانی نیست. احزاب کمونیست و دولتهای سوسیالیستی قبل از هر چیز برای بالا بردن آگاهی علمی توده‌ها میکوشند و مهمتر از آنان، هدف احزاب کمونیست، انجام انقلاب اجتماعی و تغییر مناسبات تولیدی، یعنی از میان بردن ستم طبقاتی است. روشن است که به همراه تغییر مناسبات تولیدی خواه ناخواه رونمای اجتماعی و از جمله تصورات مذهبی نیز دگرگون خواهد شد.

در این باره، مجادله‌ی انگلس با یکی از مدعیان دروفین هواداری از سوسیالیسم و ماتریالیسم شنیدنی است. این مدعی هواداری از سوسیالیسم که یک پروفیسور آلمانی به نام "دورینگ" بود، در میان انواع نظریات نادرست از جمله اعلام میکرد که در جامعه‌ی سوسیالیستی باید مذهب را قدغن کرد. انگلس کتاب محرفی علییه "دورینگ" زیر عنوان "آنتی دورینگ" نوشته است. در این اثر، انگلس در مورد به اصطلاح ممنوع کردن

مذهب پسه "دورینگ" مبتازد و میگوید که قدغن کردن مذهب کار سوسیالیستها نیست، کار دیکتاتورهای نظیر بیسمارک است. ما در ایران میتوانیم بگوئیم که کار امثال رضاخان و سپهبد احمدی است. انگلس در این اثر تحلیل عمیقی از ریشه‌های معرفتی و اجتماعی مذهب به دست میدهد و میگوید که کار کمونیستها و وظیفه‌ی جامعه‌ی سوسیالیستی قبل از هر چیز تغییر مناسبات تولیدی، محسو ستم طبقاتی و البته روشنگری علمی است و نه انداختن ژاندارم و پلیس به میان هواداران مذهب.

لنین، که بارها به همین اندیشه‌ی انگلس برگشته، ضمن سخنرانی در کنگره‌ی زنان کارگر، در نوامبر سال ۱۹۱۸، یعنی پس از انقلاب اکتبر، کمونیستها را از توهین کردن به احساسات مذهبی توده‌ها جدا بر حذر میدارد و میگوید:

"عمیقترین ریشه‌ی خرافات مذهبی در فقر و جهل است. وظیفه‌ی ما این است که این دو، یعنی فقر و جهل را ریشه کن کنیم."

در اینجا لنین آن فکر اصلی و آن جهت اصلی فعالیت را که باید راهنمای مارکسیست - لنینیست‌ها باشد، بیان میکند: کار ما، وظیفه‌ی اصلی ما، از میان برداشتن فقر، تأمین زندگی بهتری برای توده‌ها، محو ستم طبقاتی، با سواد کردن و روشن کردن آنهاست و نه توهین به احساسات مذهبی آنان، که جز زیان حاصلی نمیدهد و مکتبی به تکامل جامعه نیست. بنیان گذاران مارکسیسم - لنینیسم، در راهنما - نیهایی خود به این نکته‌ی اساسی توجه دارند که مارکسیسم - لنینیسم یک به اصطلاح علم خالص، یک علم برای علم نیست، دانش انقلاب و تحول بنیادی جامعه، دانش‌رهای پسرولتساریا و همه‌ی زحمتکشان از قید انواع ستمهای اجتماعی و اقتصادی است. و زمانیکه جامعه از ریشه عوض شد، همه‌ی نهادها و تصورات ریناسی آن نیز عوض خواهد شد. بنابراین، امر درجه‌ی اول عبارت است از فراهم آوردن زمینه‌ی انقلاب اجتماعی، که رکن اصلی آن نیز وحدت نیروهای انقلابی است. کسیکه به جای تغییر زیربنای مادی جامعه، با وسایل بوروکراتیک و یا با جنجال زبان بخش تبلیغاتی میکوشد تصورات مردم را تغییر دهد، اصلاً ماتریالیست نیست و کسی هم که به جای تدارک انقلابی و قبل از همه تأمین وحدت در صفوف پرولتساریا، به انواع وسایل و از جمله با دامن زدن به اختلافات مذهبی در تفرقه‌ی نیروها میکوشد، ضد انقلابی است، ولو اینکه خود را در حرف بزرگترین انقلابی معرفی کند.

عقل، یعنی به طور خلاصه جدا از مبارزه‌ی طبقاتی مطرح ساخت. ساده لوحانه است اگر تصور کنیم که در جامعه‌ی پراز ستم طبقاتی، تنها با موعظه و توضیح روشنگرانه می‌توان بر خرافات مذهبی فائق آمد. این مسئله تنها در مقطع مبارزه‌ی طبقاتی قابل حل است.

لنین می‌نویسد:

"اگر پرولتا ریاد مبارزه‌ی خویش علیه نیروهای سیاه‌سرمایه‌داری روشن نشود، و او را با هیچ کتاب و با هیچ موعظای نمی‌توان روشن کرد. وحدت در این مبارزه‌ی واقعا انقلابی طبقه‌ی ستمکش، برای ساختن بهشت بر روی زمین، برای ما مهمتر است تا وحدت نظرسر پرولتراها در باره‌ی بهشت آسمانی."

لنین می‌افزاید:

"به این دلیل است که ما آتیه‌ی سیم را در برنامه‌ی خود اعلام نمی‌کنیم و نباید اعلام کنیم. به این دلیل است که ما ممانعت نمی‌کنیم پرولتراها را که این یا آن بقایا ساز معتقدات گذشته را حفظ کرده‌اند، به حزب ما نزدیکتر شوند. نباید هم ممانعت کنیم. ما همواره جهان بینی علمی خود را تبلیغ خواهیم کرد. مبارزه با ناپیگیرهای برخی "مسیحیان" هم ضروری است، ولی این امر بهیچوجه بدان معنا نیست که مسئله مذهب را به مسئله‌ی درجه اول بدل کنیم، که در واقع چنین نیست. این بدان معنا نیست که مبارزه‌ی نیروهای واقعا انقلابی اقتصادی و سیاسی را به خاطر نظریات درجه سوم و بی معنی دچار تفرقه سازیم."

لنین به تلاش بورژوازی ارتجاعی برای دامن زدن به اختلافات میان پرولتاریا و به هم انداختن معتقدین به مذهب و کمونیستها اشاره کرده می‌گوید:

"ما در هر حالت، در برابر این نسوع تلاشها، با شکیبائی، همبستگی پرولتاری و جهان بینی پرولتاری را که با هر نسوع دامن زدن به مسائل درجه دوم بیگانه است، تبلیغ خواهیم کرد."

لنین، از عناصر آگاه پرولتاری دعوت میکند که بحث در باره‌ی مذهب و معتقدات مذهبی توده‌ها را در برابر نبرد انقلابی، به مثابه‌ی یک مسئله‌ی درجه دوم بپندارند. مهم اینستکه پرولتاریا در صفا واحد در اعتصاب شرکت کند، در نبرد علیه سرمایه، در نبرد علیه رژیم پلیسی به میدان آید.

در این باره اظهار نظر مارکس علیه باکونین آنرا — شیست بسیار آموزنده است. باکونین که خود آموزش فلسفی ماتریالیسم دیالکتیک را به طرز نکسته بستهای از مارکس و انگلس آموخته بود، در تند روی کار را به جایی میرسانید که مدعی میشد مارکس و انگلس مرتجعند، زیرا حاضر نیستند خدانشناسی و جنگ علیه مذهب را در برنامه‌ی انترناسیونال اول بنویسند.

مارکس و انگلس در واقع نیز حاضر به چنین کار ابلهانه‌ای نبودند، زیرا کشف ماتریالیسم دیالکتیک و تبلیغ آن در میان توده‌ها، یعنی بحث علمی و آموزشی یک چیز است و تحمیل چنین عقیده‌ای به زور اسانامه و برنامه به هر کارگر و مبارز انقلابی کاملا چیز دیگریست. مارکسیسم هرگز آموزش علمی خود را به زور تحمیل نمیکند و بالاتر از آن اینکه، ما باکسیسم برای متحد کردن صفوف پرولتاریا در قبال سرمایه، برای گردآوری اردوی ستمکشان در برابر جباران روزگار است و نه برای تفرقه افکنی.

انگلس در نامه‌ای که به یکی از اعضای فعال انترناسیونال اول در ایتالیا نوشته است، اختلاف خود و مارکس را با باکونین در این مسئله چنین توضیح میدهد:

"باکونین میخواهد که ما آتیه‌ی سیم، یعنی بی دینی را در برنامه‌ی انترناسیونال وارد کنیم. اما وارد کردن این گونه مطالب سبب میشود که صفوف پرولتاریای اروپا به جای اتحاد دچار تفرقه شود. در حالیکه هدف مارکس و من متحد کردن پرولتا — ریاست. انگلس اضافه میکند: "باکونین — با محدودیت فکری ویژه‌ی قشریون اهمیت این امر را درک نمیکند."

لنین، که یک عمر نیوچ و رخشان و انرژی جوشان خود را در راه وحدت صفوف طبقه‌ی کارگر و هدایت آن به سوی انقلاب سوسیالیستی به کار برد و نخستین دولت سوسیالیستی جهان را بنیاد نهاد، در باره‌ی رابطه‌ی حزب طبقه‌ی کارگر نسبت به مذهب و هم چنین رابطه‌ی دولت سوسیالیستی نسبت به مذهب، چندین اثر مستقل نگاشته و علاوه بر آن بارها در موارد گوناگون اندیشه‌ها بسیار عمیقی در این زمینه بیان داشته است.

لنین نیز مانند مارکس و انگلس مسئله را از نظر مسئله اقتصادی — اجتماعی آن و در رابطه با انقلاب مطرح میکند.

لنین در اثر خود "سوسیالیسم و مذهب" به بخرنجی مسائل اجتماعی، به پیچیدگی نسج جامعه اشاره میکند و توجه میدد که نمیتوان مسئله‌ی مذهب را به طور مجرد، آیده آلیستی و تنها در مقطع

لنین در اثر مهم دیگر خود تحت عنوان " رابطه‌ی حزب طبقه‌ی کارگر با مذهب" تصریح میکند که وقتی کارگری واقعا در نبرد انقلابی شرکت میکند، ولو اینکه هنوز بقایای از نظریات مذهبی رادارد، باید او را به حزب پذیرفت. لنین مینویسد:

" ما نه تنها باید تمام کارگرانی را که به خدا باور دارند به حزب راه بدیم، بلکه باید آنان را به حزب جلب کنیم. تردیدی نیست که مامخالف‌کترین توهین نسبت به معتقدات مذهبی هستیم، ولی ما کارگران را برای این به حزب جلب میکنیم که آنان را در روح برنامه‌ی خویش تربیت کنیم."

لنین در همین‌جا توضیح میدهد که حتی اگر کشی بخواید عضو حزب شود، میتوان او را پذیرفت، به شرطی که برنامه‌ی حزب را بپذیرد و در راه آن مبارزه کند. لنین میگوید که اگر معتقدات مذهبی او با برنامه‌ی ما تناقض دارد، بگذار این امر وجدانی خود او باشد. لنین نه تنها در مورد کارگران انقلابی، که همسوز معتقدات مذهبی دارند و کشی که برنامه‌ی حزب را میپذیرد، با چنین صراحتی اظهار نظر میکند، بلکه در باره‌ی توده‌های مذهبی هم، که برنامه‌ی حزب را نپذیرفته‌اند، بر اساس دموکراتیسم عمیق و بیکیفر خویش اظهار نظر میکند و دفاع از آنان را در برابر رژیم ترور و اختناق لازم میشمرد.

لنین در مقاله‌ی " سوسیالیسم و مذهب" تأکید میکند که سوسیالیسم دموکراسی انقلابی با صراحت کامل از آزادی مذهب دفاع میکند. لنین تذکر میدهد که پلیس‌تزاری در تشدید محیط ترور و اختناق کار را به جایی رسانیده که حتی بخشی از روحانیون را نیز تحت فشار گذاشته است. ما - یعنی کمونیستها - اعلام میکنیم که از روحانیون در برابر پلیس حمایت مینمائیم. بگذار روحانیت هرگونه رابطه‌ی خود را با رژیم اختناق پلیسی قطع کند.

لنین در جای دیگر مینویسد:

" ما وظیفه‌ی خود میدانیم به طرور

مستقیم و صریح اعلام کنیم که سوسیالیسم دموکراسی برای آزادی کامل وجدان مبارزه میکند و به همه‌ی معتقدات و باورهای مذهبی که صادقانه بوده و حاصل زور و فریب نباشد، با احترام کامل مینگرد."

چنین است نظر بنیانگذاران مارکسیسم-لنینیسم در باره‌ی مذهب و رابطه‌ی حزب طبقه‌ی کارگر و دولت سوسیالیستی یا مذهب. این نظر از طرف احزاب کمونیست و دولت‌های سوسیالیستی با دقت تمام دنبال میشود. در برنامه‌ی هیچ حزب کمونیستی در جهان علیه دین اعلام مبارزه و جنگ نشده و هیچ حزب کمونیستی هرگز کمترین توهینی به معتقدین مذهب روا ندانسته است.

در کشورهای سوسیالیستی دین آزاد است. کلیساها و مساجد آزادانه فعالیت میکنند و در مدارس مذهبی کشیش و روحانی و مدرسه‌های مسی پیروشان میدهند. بسیاری از کلیساها و مساجد معتبر در کشورهای سوسیالیستی تعمیر و یا از نو ساخته شده‌اند. طی بیش از صد سالی که از پیدایش مارکسیسم گذشته تاکنون، هزاران هزار کمونیست و معتقد به مارکسیسم-لنینیسم به دست رژیم‌های ارتجاعی، که روحانی نمایان مرتجع مدافع آنها بوده‌اند، به فجیعترین وجهی به قتل رسیده‌اند. در کشور ما نه فقط داشتن افکار کمونیستی ممنوع است، بلکه کمونیستها و هواداران مارکسیسم-لنینیسم را هر روزه به زندان میاندازند، شکنجه میدهند و میکشند. اما در کشورهای سوسیالیستی، در مدت ۶۰ سال که از انقلاب اکتبر میگذرد، حتی یک نفر به دلیل داشتن عقیده‌ی مذهبی مورد کمترین آزار قرار نگرفته است. و مسلم است که در آینده نیز قرار نخواهد گرفت.

چنین است گوشه‌ای و فقط گوشه‌ای از واقعیت، که دستگاه تبلیغاتی رژیم و روحانی نمایان مدافع سازمان امنیت و خادمین امپریالیسم در کشور ما آنرا تحریف میکنند، تا ستم طبقاتی و اسارت ملی ما را جاویدان سازند.



تشکیل جبهه ضد دیکتاتوری و تشدید مبارزه شرط لازم برای سرنگونی رژیم شاه است

«حقوق بشر» مسترکارتر

و

ترو تسکیست‌های ایرانی

آزاد یبهای دموکراتیک در شوروی و کشورهای اروپای شرقی " البته نه به خاطر حمله به جنرال امپریالیسم در دفاع از حقوق بشر ساخت امپریالیسم است، بلکه به این خاطر است که نظر خواننده به اصطلاح به بیطرفی نویسنده جلب شود تا از این طریق بتواند زمینه را برای باتیدن زهر ضد کمونیستی خود بهتر آماده کند. نویسنده در حقیقت با این شیوه موزیانه گوشش می‌کند که خواننده صدای او را از گوناگونان مبلغین سرمایه‌دار در "نقد حقوق بشر در کشورهای سوسیالیستی" جدا کند تا بتواند همان منظور مبلغین امپریالیستی را با شیوه ترو تسکیستی به خواننده حُفته کند. اما چند خط پایین تر کنترل از دست آقای علی‌اکستان نویسنده مقاله، خارج میشود و چنان با حرارت و غیظ فریاد میکند که پیداست این ساز هم در دستگاه "حقوق بشر" مسترکارتر است.

هرچند مقاله با الفاظ صوری جنلتهای انگلیسی شروع میشود، ولی بالاخره با دشمنانهایی نظیر "لجن پراکنی حزب توده و ۰۰۰" ماهیت دریده ضد کمونیستی آن به خوبی عیان میشود.

اولین وظیفه مقاله دفاع از "امنستی"^(۱) است و برای اثبات "مترقی بودن امنستی"، نویسنده دست‌پاها را روزنامه درباری اطلاعات می‌شود و مینویسد:

"روزنامه اطلاعات مورخ ۲۶ دیماه ۱۳۵۵ با حروف درشت نوشت: مبارزه وسیع علیه ایران فردا آغاز میشود. مبارزه علیه ایران توسط سازمان عفو بین‌المللی ترتیب داده شده است." (صفحه ۷۰) پس "امنستی" سازمانی است "مترقی" !!

ما نمیدانیم واقعاً نویسنده مقاله "ادیسی و لغو آزادیبهای دموکراتیک" در "پیام دانشجویان آزما" بیچیده و بجزنرخ سیاسی بد و راست و یا بنا بر مصلحت

نشریه "پیام دانشجویان ترو تسکیست‌های ایرانی در آمریکا" طی مقاله‌ای با عنوان "ادیسی و لغو آزادیبهای دموکراتیک در شوروی و اروپای شرقی" به جوابجوی نوشته "ادیسی بخش‌وین" در باره موعظه خوانی سرمایه داری جهانی برای "حقوق بشر" پرداخته است.

در نوشته "ادیسی بخش‌وین" آمده بود:
"در شرایطی که قدر قدرتی امپریالیسم آمریکا فسرور ریخته و تناسب قوا به نفع اروپا و سوسیالیسم تغییر یافته - تضاد های درون جامعه سرمایه داری عمیقتر گشته و انواع بحرانها از بحران اقتصادی تا بحران عدم اعتماد - تورم و بیگاری - کربانگیر سیستم سرمایه داری گشته، در شرایطی که حکومت‌های فاشیستی و استبدادی یکی پس از دیگری فرو می‌ریزند، نهضت‌های راهائی بخش ملی اوج میگیرند و اعتبار و جذب به احزاب کمونیستی و کارگری، روزافزون می‌گردد، سرمایه داری جهانی را نیز به فکر چاره جویی انداخته تا به هر ترتیبی شده حاکمیت سرمایه را علوانی تر سازد و با حیل مختلف و عناوین گوناگون از جمله همدردی با تاراضیها در کشورهای سوسیالیستی و تقویت گروه‌های مارکسیستی که به کشورهای سوسیالیستی انتقاد دارند و دفاع از "حقوق بشر" در کشورهای سوسیالیستی - سعی دارد بر مفسلات لاینحل خود سرپوش‌گذارد و افکار عمومی را به بیراهه سوق دهد." "پیام دانشجویان"، البته با تبخیر خاص ترو تسکیستی، مینویسد:

"در این اعلامیه به درستی اشاره شد که امپریالیسم جهانی و آمریکا از روی عوامفریبی دست به تبلیغات در دفاع از حقوق بشر زده‌اند." (صفحه ۷۳)

این جمله معترضه در اول مقاله "ادیسی و لغو

روزگار خود را به ساده لوحی زده و حمله اطلاعات را به "امنستی" دلیل مترقی بودن این سازمان میدانند و در نتیجه دفاع بی قید و شرط از آنرا توصیه میکنند. طبق این فرمول باید گفت که دولت انگلستان و دولتی است "مترقی"، چون در زمانی که قرار بود نیروهای نظامی انگلستان به علت بحرانهای شدید اقتصادی و ارزی انگلستان از خلیج فارس خارج شوند و ایران نقش زاندارمی منطقه را بر مبنای دکترین نیکسون به عهده بگیرد، بنا بر مصلحت دیپلماسی و جنگ متداول زرگری، رادیو ایران حملات شدیدی علیه استعمار انگلستان و حملات هوایی هواپیماهای انگلیسی به فضای ایران میکرد، در صورتیکه بر هیچیک از افراد کشور ما وابستگی دولت ایران از جمله به انگلستان و عضویت این دو متحد در پیمان تجاوزکار سنسئو پیو شیده نیست. همچنین طبق فرمول آقای علی گلستان، هویدا بزرگترین ضدامپریالیست در ایران و خاورمیانه و درجهان است، چون در ماه اکتبر اختصاصی با گبهان ۳ اکتبر ۲۵۳۶ (۱۳۵۶) گفت: "غرب میخواهد فساد خود را به ایران صادر کند" و "نیهای این جمله را با خسروفر در دست و خط قرمز نوشت. آیا این ادعای هویدا، خیانت او به منافع ملی و سربردگی او به امپریالیسم رانگلیسی میکند؟

اما درباره "امنستی" و دلسوزی این سازمان برای زندانیان سیاسی!

آقای گلستان! شاید شما اطلاع نداشته باشید که در سال ۱۳۴۹ برابر با زارت دانشجویان ایرانی در تریش آقای دکتر هلدمن وکیل دادگستری آلمان فدرال و حسین رضائی به عنوان مترجم او، برای بازدید از زندانهای ایران، به ایران فرستاده شدند. "امنستی" وین قبول کرد مخارج و نمایندگی آنها را بپذیرد. دولت ایران هلدمن را نیز برفت و با وضع بسیاری او را از ایران اخراج کرد و حسین رضائی مترجم او را زندانی کرد. این پیشروی دولت ایران موج عظیمی از اعتراض در میان دانشجویان ایرانی و نیروهای مترقی برانگیخت. همین "امنستی" شما که هلدمن به وکالت از طرف آن به ایران رفته بود، به دستور اریاب ساکت شد و مرتباً در کار انضاکرانه دانشجویان ایرانی سنگ میانداخت. بارها نمایندگان دانشجویان دم در خانه نپیستند، و خاموش مسئولین "امنستی" اتریش بیست نشستند، ولی آنها حتی حاضر نشدند برای هلدمن جلسه مصاحبه مطبوعاتی برگزار کنند تا مردم جهان بدانند دولت ایران با زندانیان سیاسی و نمایندگان خارجی چه برخوردی دارد. سنگا میکه با کوشش دانشجویان ایرانی جلسه مطبوعاتی برگزار شد، به جز روزنامه فولکر شتیسه، ارگان حزب کمونیست اتریش،

هیچ روزنامه دیگری کلمه ای از این جریان - البته به دستور اریاب ساکت - ننوشت.

علت این سکوت برای ما روشن است: سرمایه داری جهانی برای غارت منابع ملی ما، احتیاج به "جزیره ثبات" داشت و دستگاه تبلیغاتی آنها حاضر نیستند از این همجنانیت و آدم کشی سخن گفته شود و جناح هار امپریالیسم تصور میکرد با این نوع حکومتها در ایران اندونزی، یونان و شیلی میتوانست بدون دغدغه خاطر به غارت این کشورها بپردازد.

چرا "سازمان عفو بین الملل" در آنروزها خنق گرفته بود؟ و چگونه امروز با حوادثی که در ایران روی میدهد، سراغ محاکمه دولت ایران آمده است؟ برای ما روشن است چرا:

جناح واقع بین سرمایه داری جهانی تغییراتی را در ایران پیش بینی میکند و موزایانه کوشش میکند جای بانی در میان نیروهای ملی برای خود باز کند. از این رو ما لومانه میکوشد چهره انسان دستانه و طرف داری از "حقوق بشر" به خود بگیرد و به این خاطر به سراغ محاکمه دولت ایران آمده است.

آیا از نظر شما که تروتسکیست هستید و ادعای مارکسیست بودن هم دارید، ممکن است در جهان سازمانی را یافت که نه بر پایه منافع بقایای، بلکه تنها با ادعای "انسان دستانه" و محضر رضای خدا تشکیل شده باشد و مورد حمایت ماشین تبلیغاتی دولتهای سرمایه داری نظیر هلند، انگلستان، فرانسه، آلمان فدرال و اتریش قرار گیرد؟ حتماً شما با نامهای نظیر "لژیون حقوق بشر" Made in USA... که مستقیماً زیر نظر CIA اداره میشود، آشنا هستید. طبق فرمول شما این سازمانها هم حتماً برای دفاع از حقوق انسانی در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین به رتق و فتق امور مشغولند، ولی حتی این سازمانها و مانورهای دیپلماسی در جهان امروز ما دیگر رنگی ندارد. هر فردی که با الفبای سیاسی آشنا باشد، به خوبی میداند که این دلسوزیهای همونیستهای امپریالیستی فقط برای حفظ منافع انگرانه و ادامه سلطه شوم سرمایه داری است. نمونه بسیار زنده ماههای اخیر، اسک مسراج مستراون (Owen) وزیر امور خارجه انگلستان، مستریونگ (Young) سفیر سیاه پوست آمریکا و آقای گنچر وزیر امور خارجه آلمان فدرال، برای سیاهوستان رودزیا و آفریقای جنوبی است.

کیست که نداند اسمیتها و غوسترها سالها با پختنیانی نظامی، سیاسی و اقتصادی این دولتهای امپریالیستی بود که بر سر کار بودند و امروز هم این دولتها نه به خاطر دفاع از حقوق سیاهوستان و زحمتکشسان، بلکه تنها به خاطر حفظ سلطه نواستعمار

است که به یکباره پرچم مخالفت با اسمیت ها و فوسترها را برافراشته اند .

شما که در همین شماره " پیام دانشجویان " عکس‌نشین را در کنار عکس تروتسکی چاپ کرده اید ، باید بدانید که لنین میگوید : " هیچ موعظه‌ای خارج از منافذ طبقاتی نیست . "

حالا شما موضعتان را روشن کنید ؛ در کجا ایستاده اید ؟ در دوران ما راه دو پیش نیست : مدافع سوسیالیسم یا مدافع سرمایه داری . دفاع کثیفی محض رنای خدا از " حقوق بشر " آنهاست در کشورهای سوسیالیستی دیگر اعتباری ندارد .

واقعا شما آنقدر ساده لوحید که نمیدانید چرا جلسه " امنستی " در هلند برگزار شد و چرا در همان جلسه ای که قرار بود دولت ایران محکوم شود ، اتحاد شوروی هم به عنوان " همدست و همکار دولت ایران " محکوم میشود ؟

آیا جدا شما نمیدانید که مستر کاتر ، وکیل مدافع " حقوق بشر " در کشورهای سوسیالیستی تنها با بمب نوترونی به دفاع از " حقوق بشر " در کشورهای سوسیالیستی نمیپردازد ، بلکه از وجود سازمانهایی هم کاسه ضاهری انسان دوستانه و دمکرات دارند ، ایستاده میکند و از روی مصلحت اینجا و آنجا به نوری که دیدن را هیچ رویوشی نمیتوان چهره اش را بپوشاند ، میزند تا اول در میان مردم عاصی و ناراضی خود را " دمکرات " و " ضد دیکتاتور " جا بزند و تانیا با چهره به ظاهر انسان دوست و " مدافع دمکراسی " به سراغ کشورهای سوسیالیستی برود . حتما شما فیلمهای ساخت متخصصین " سیا " به امضای " امنستی " را دیده اید که بطور در " سبیری " کله دله انسان در زندانهای مخوف و محلهای کار اجباری نابود میشوند ؛ احتیاجا شما به اعلامیه هائی که سازمان غفوی بین‌المللی درباره شکنجه شدن زندانیان سیاسی در کشورهای مختلف صادر کرده است ، برخورد کرده اید ؛ آیا برای شما این سؤال پیش نیامده است که بطور در کنار تیلی ، ایران ، اندونزی - اتحاد شوروی ، کوبای سوسیالیستی ، آلمان دمکراتیک و سایر کشورهای سوسیالیستی قرار دارند ، ولی از آلمان فدرال ، ایالات متحده و انگلستان خبری نیست ؟

حتما به عنوان " مارکسیست ناب " یعنی تروتسکیست ، باید بدانید که در جهان سرمایه داری ، دیکتاتور سرمایه مسلط است ، ولی شکل اعمال این دیکتاتوری در یونان با ناکوس ، در یرتال سالازار ، در اسپانیا فرانکو ، آلمان فدرال اسمیت و فرانسه زسکارنر فرق میکند . در آنجا کمونیستها و دمکراتهای واقعی شکنجه میشوند ، در آمریکا ، انگلستان ، فرانسه و آلمان فدرال به کمونیست ها و دمکراتهای واقعی پستهای دولتی واگذار نمیکند .

ولی گاه این دولت‌های " دمکرات " سرمایه داری ایسین ظاهر را هم رعایت نمیکند . در ویتون ، در ایالات نیویورک زندانیان سیاسی شکنجه روحی میشوند و به تن آنها " پیراهن آرام کننده " میپوشانند و مواد مخدره برای ساکت و سر به راه کردن آنها بکار میبرند .

در آمریکا هنگامیکه " بن جویس " در زندان اغتصاب غذا کرده بود ، با شدیدترین اعمال رویرو شدید . در انگلستان آزاد بخوانان ایرلندی شکنجه روحی و جسمی میشوند . در آلمان فدرال مخالفین سیستم در زندانها " اغراهی شکنجه روحی میشوند ، اما در لیست " امنستی " اسمی از آلمان فدرال ، ایالات متحده آمریکا و انگلستان برده نمیشود ، ولی آلمان دمکراتیک ، کوبای سوسیالیستی و اتحاد شوروی در رأس این لیست سیاه قرار دارند . آیا آنقدر از مرحله برت هستی که نمیدانید در پس اینهمه جار و جنجال حقوق بشر و برگشت به هیستری جنگ سرد ، منافع هارترین جناح امپریالیسم ، یعنی کمیلکس نظامی - صنعتی نهفته است ؟

سرمایه داری که در گنداب خود دست و پا میزند ، برای پوشش انقلاب سبون ، رانی ، بیکاری بیش از ۱۵ میلیون انسان زحمتکش و جامعه رو به انحطاطی که در هر دقیقه آن یک قتل و جنایت صورت میگیرد ، جنجال " دفاع از حقوق بشر در کشورهای سوسیالیستی " را علم کرده تا از این راه مسایل لاینحل سیستم سرمایه داری را به طریق ابداع " تز " نفی حقوق بشر در کشورهای سوسیالیستی به کشورهای سوسیالیستی بکشاند . البته در این ماجرا افراد منحط و خائنی نظیر مولینتسین ها ، بوکونسکی ها زارخارن ها ، واکولیکها به عنوان " قهرمانان آزادی " به کاخ سفید پذیرفته میشوند و دستگاه تبلیغاتی سرمایه دار چنان اشک تمساحی برای دفاع از حقوق این کمونیست های واقعی میریزد که حتی جگر آقای گلستان هم از اینهمه ظلم و ستم نسبت به برادران هم مسلکش در کشورهای سوسیالیستی کباب می شود ، تاحسدی که شرط مبارزه برای آزادیهای دمکراتیک در ایران را در گروهی مبارزه برای آزادیهای دمکراتیک در کشورهای سوسیالیستی قرار میدهد و مینویسد .

" داد سخن دار " درباره لزوم دفاع از قربانیان خفقان در ایران و بعد صبح گذاشتن به عدم وجود آزادیهای دمکراتیک در شوروی و اروپای شرقی و لجن پراکنی به زندانیان سیاسی این کشورها در روشی محض است . " (صفحه ۷۴)

آقای گلستان ! نه تنها این " داد سخن دادن " ، " دو روشی نیست بلکه صداقت در گفتار و کردار است . ما در عین اینکه برای آزادی زندانیان سیاسی ایران بیکار میکنیم ، در همان حال مدافعین سرمایه داری و فاشیسم و آلت های تبلیغاتی امپریالیسم را محکوم می کنیم

با و ندراید که این مردان دشمن سوسیالیسم و عوامل ارتجاعند از رفیق ارجمندتان "انست مندل" در همین "پیام دانشجو" بشنوید. "انست مندل" در مقاله "مبارزه برای دموکراسی کارگری در شوروی" که در همین شماره "پیام دانشجو" ترجمه و منتشر شده است می‌نویسد:

"... این دانشمند شوروی مسیر خود را از اعتقاد تا سوسیالیستی تغییر داده، بسوی عقاید آشکارا طرفدار سرمایه داری روی آورده است. او در یک خود را از مسئولیت قاطعی که بابت اوضاع و حشمتانک نیمه مستعمرات و جنایات غیرانسانی دیکتاتورهای نو و کهنه‌فاسیت برکردن سرمایه داری و امپریالیسم است، از دست داده است." (صفحه ۵۳)

اما آقای گلستان این مردان را بعنوان "مارکسیست واقعی" جامیزند و برای احقاق حقوق آنها قلم فرسایی میکند. تروتسکیست‌ها با این ادعا نه تنها از مارکسیسم، از دیکتاتوری پرولتاریا، از دموکراسی به مفهوم مارکسیست آن فرسنگها فاصله دارند. بلکه همان خوره‌بورژواژی، هستند که با عاریت گرفتن مارکسیسم، نظریات لیبرال بورژوازی آزادی را برای کشورهای سوسیالیستی می‌طلبند.

مندل یکی از رهبران انترناسیونال تروتسکیست می‌نویسد:

"... اما صمن آنکه من موضع سیاسی ساخارف را رد میکنم در همین حال از حق او در حمایت علنی و آزادانه از این عقاید در اتحاد شوروی بدون قید و شرط پشتیبان میکنم." (نسخه ۵۴)

آقای مندل خود ناچار به اقرار است که "ساخارف از سرمایه داری دفاع آشکار می‌کند". پس این پشتیبانی بدون قید و شرط از چیست؟

آیا این "پشتیبانی بدون قید و شرط" آقای مندل و سایر تروتسکیست‌ها از این چند مدافع سرمایه داری در اتحاد شوروی در تحت لوای شعار "مبارزه برای دموکراسی کارگری در شوروی" در حقیقت خیانت آشکار به مارکسیسم، اردوگاه سوسیالیسم و مبارزه علیه دیکتاتور سوسیالیستی نیست؟

یک موضع را برای تروتسکیست‌ها و نیمه مدافعین دموکراسی صوری در کشورهای سوسیالیستی روشن کنیم که در کشورهای سوسیالیستی، برای چپ‌اولگس‌ران، استثمارگران، برای مدافعین سرمایه داری آزادی تخریب نیست!

لنین در دولت و انقلاب می‌نویسد:

"در جامعه سرمایه داری سرمایه داران مکرماً سرورته زده، محقر، کاذب، دموکراسی منحصرأ برای توانگران یعنی برای اقلیت است. دیکتاتور

توری پرولتاریا یا دوران گذار به کومنیسم، در عین سرکوب غمروری اقلیت یعنی استثمارگران برای نخستین بار به مردم یعنی به اکثریت دموکراسی خواهد داد."

(صفحه ۳۳۲ آثار منتخبه بزبان فارسی بخشد ولت و انقلاب) ملاحظه از دموکراسی واقعی، حکومت اکثریت به اقلیت و سرکوب غمروری اقلیت منحرف، مرتد و مرجع را می‌فهمیم و از آن دفاع می‌کنیم. شما می‌توانید از "دموکراسی واقعی"، برنامه‌های شو! این مستردان و مطرو دین راد رادیو و تلویزیونهای کشورهای سرمایه داری بفهمید!

رادیو تلویزیون آلمان غربی که حاضر نیست یک ثانیه از وقت برنامه اش را در اختیار کمونیست‌های -مطابق فرمول آقای گلستان "مدافع بوروکراسی در کشورهای سوسیالیستی" - بگذارد، ۶ ساعت از برنامه تلویزیونی ۲ برنامه غرب را در اختیار "کمونیست واقعی بیرون" می‌گذارد. یک دقیقه برنامه تلویزیون آلمان برابر با ۹۱۰۰۰ مارک آلمان فدرال است، یعنی دستگاه تبلیغاتی جهان سرمایه داری برای دفاع و اشاعه نظریات دهرت یک کمونیست اصیل، بیرون "شماره ۵۴" ۵ میلیون مارک آلمان فدرال، درست خواندید ۵۴ میلیون مارک آلمان فدرال خرج میکند! اینجا است که دم خروس کلام عیان میشود و نقش این "کمونیست‌های دوآتشه" فاش میگردد. بر آقای گلستان و یاران ایشان است که بگویند از کی تا به حال سرمایه داری مدافع سوسیالیسم آنهم سوسیالیسم واقعی و اصیل شده است؟

در شرایط کنونی جهان رژیم‌های نظیر رژیم سالازار فرانکو، باتاکوس و هیلاسلاسی که به صورت کاربناتور تاریخ در آمدند، نه تنها جای دفاعی باقی نمی‌گذارند بلکه محکومند. از این روحاناق و اقبح بین امپریالیسم هم با رژیم‌های نظیر جان اسمیت رودزیا، فوستر آفریقای جنوبی، پینوشه شیلی و شاه ایران به جدل پرداخته است. وظیفه نیروهای مترقی و ضد امپریالیست اینست که در عین استفاده از این نوع مخالفتها و تضادها، ماهیت واقعی این جنجال‌های موزیانه را به توده‌ها نشان دهند و نگذارند خدایان سرمایه که قزنها باشلاق، داغ کردن و اعمال حیوانی، به استعمار توده‌های زحمتکش مشغول بوده‌اند، امروز با دفاع صوری از "حقوق بشر" دفاع از حقوق سياهیوستان و "حاکمیت خلقها" چهره کتیف خود را ببوشانند، ولی در واقع همان سیاست را به شکل دیگری ادامه دهند.

تروتسکیست‌های ایرانی "پارتی" از پدر در خود که دنبال هر صدای مخالفی میگشت تا ثابت کند "بوروکراسی" در کشور شورواها، انقلاب اکتبر را به "بیراهه" بقیه در صفحه ۲۱

بلیط به جای بیل، لنگ به جای داس

در همین شماره "رستاخیز" نوشت: "سابقاً ۷۰٪ اهالی ایران روستائین بودند. ما خوانده بودیم که در یک کشور پیترفته نباید اکثر مردم در روستاها به سر برند. تکنوکراتهای ما، آنها که در غرب درس خوانده بودند، شیفته‌ی الگوهای غرب بودند. ما مرعوب و شیفته‌ی غرب بودیم و الگوهای آنها را رونویس کردیم." سه ماه بعد شاه در یک مصاحبه‌ی رادیو تلویزیونی که در کاخ ملک آباد خراسان انجام شد، نشان داد که در این زمینه نیز یکی از برجسته‌ترین شیفتگان الگوپردازی غرب و مرعوب شدن از روستائین بوده است. در نتیجه به کلی بیگانه از واقع‌های ما. وی در این مصاحبه گفت: "ما امیدواریم این بود که یک روزی جمعیت مکتب: تناسب درست معکوس شود، یعنی فقط ۲۵ درصد در دهات بمانند. خوب، خیلی به سرعت دارد این کار خود به خود انجام میشود." (رستاخیز، ۱۱۷ اردیبهشت ۵۶) البته از شاه مرعوب و شیفته، هیچ بعید نیست که این تغییر تناسب را از ۷۰ درصد به ۲۵ درصد "خوب" بدانند و خیلی هم خوشحال بشود که "خود به خود" (نه بر اثر تغییر ساخت اقتصادی کشور و رشد صنایع و جذب سالم نیروی انسانی و ترقی موزون کشاورزی و روستاها که تنها در این صورت منطقی و درست است) این کار را انجام میدهد. چرا که رژیم او در نقطه‌ی مقابل مصالح کشور و نیازهای عینی رشد اقتصاد و خواست زحمتکشان ما قرار دارد.

کمتر محقق یا دست‌اندرکار کار در امور اقتصادی و کشاورزی است که حداقل منافع کشور و زندگی دهقانان را در نظر داشته باشد و مهاجرت سیل آسای روستائیان را یک بلای عظیم، یک مشکل بزرگ، یک پدیده‌ی ناسالم و نگران‌کننده نداند. مجله‌ی "چون" تهران اکنون در شماره‌ی ۱۴ اسفند ۵۵ خود آنرا "بزرگترین و مهمترین مسئله" میدانند و در شماره‌ی ۲۵ آبان ۵۵ مینویسد: "مهاجرت دهقانان از دهات آنچنان سریع است که موجبات نگرانی را فراهم ساخته است. مکتدست‌دهات به صورت متروکه درآید و نیروی تولیدکننده به مصرف

در دهسال اخیر ۴/۵ میلیون نفر روستائی به شهرهای ایران مهاجرت کرده‌اند. در میان این سیل عظیم بیگاران آواره، جوانان روستائی جای اول را دارند. دهقانان جوان بخش بزرگ لشکر مهاجران روستائی را تشکیل میدهند. آنهاست که دهات را ترک میکنند و در جستجوی کار و نان به شهرها رو می‌آورند، سالخوردگان، زنان و کودکان نیستند، بلکه در رده‌ی اول و در بخش بزرگ خود، جوانان هستند که نیروی کاری دارند و می‌توانند در جنگل شهرها بخت خود را در مقابل با انواع دشواریهای ناشناخته بیازمایند و به خاطر آنکه لقمه نانی و تکمه لباسی برای خانواده‌ی خود دست و پا کنند، سفر کرده و رنج مهاجرت را به جان می‌خرند. کم نیستند دهاتی که هم اکنون اکثریت اهالی آنها پیرمردان و پیر زنان تشکیل میدهند، چرا که جوانان، راهی شهرها شده‌اند. در دهکده‌ی قلعه بند، جنب معدن ناپردز، نزدیکی تهران، کوجهای هست به نام "جهل دختران" چرا این نام؟ چونکه در خانه‌های این کوجه دهه‌ها دختر، پیر شده و شوهر نکرده‌اند، زیرا که جوانان دهکده را، در تلاش معاش، غول تهران بلعیده است. ناصر سعید، جوان سپاهی دانش در کرمان مینویسد: "من در طول خدمت شاهد بودم که روستائیان گروه به شهر مهاجرت نمودند و ازین مهمتر کوچ جوانان روستائی به شهر بود. تقریباً هیچ کدام از جوانان روستائی به راه پدران خود نمیروند." حتی روزنامه‌ی رستاخیز (۲۰ فروردین ۵۶) مینویسد: "جوانان و حتی نوجوانان روستاها، کشاورزی سنتی را رها کرده و برای درآمد بیشتر به شهرها مهاجرت میکنند. روستاها از وجود جوانان کارآمد خالی و کشاورزی و دامداری فلج شده." احمد شکرینا مینویسد: "گرد و راه زاددهکده‌های کوهستانی البرز اسباب پیرمردان و پیرزنان چیدن اما نتوانستند شاخه‌های بلند را تکان دهند. جوانان گرد و چین راهی شهرها شده‌اند." (رستاخیز، ۱۳ بهمن ۵۵)



کننده بدل شود. "شاه آرزوی خود را برآورده شده می بیند، ولی در مقابل، آرزوی ملیونها جوان ایرانی پایمال میشود و به بهای خانه خرابی و آوارگی توده های عظیم دهقانی است که این تغییر "خود به خود" تناسب روی میدهد.

انتقال نیروی انسانی از ده به شهر در شرایط رشد سالم و موزون اقتصادی همچون ارتقاء سطح ده تا شهر، از نظر خصلت و شرایط کار و زندگی، در افاق تکامل جامعه امری بدیهی است. اما در شرایط فقدان نیروهای مولدهی مد رنی که بتوانند در یک شیوهی تولید پیشرفته جای نیروی انکته و نحوه ی سنتی کار را بگیرد و تولید مواد کشاورزی را با بازده ضرورت آمین کند، در شرایط رشد سرطانی اقتصاد در وابستگی به امپریالیسم، این مهاجرت روستائی سیل آسا بلای بزرگی است، علامت خانه خرابی و درماندگی است، نشانه ی فقر و فقدان

وسایل زندگی و کار است. حاکی از رکود و پجساران کشاورزی است. شاه آنرا "خوب" میدانند و آرزوی خود را برآورده میسرند، ولی ما حالا سالیانه یک میلیارد دلار واردات مواد خوراکی داریم و تولید کشاورزی مان به نحو خطرناکی از میزان مصرف کشور عقب مانده است و از این نظر نیز سخت وابسته شده ایم.

به دوشهرهای ایران و بخصوص تهران یک خط کمربندی از زاغه ها، کلبه ها و محلات فقیرنشین کشیده شده که آوارگان روستاها ساکنین آنرا تشکیل میدهند. جوان دهقان که در ده زمینی نداشته تابماند و کشت کند، یا کار آبا و اجداد ایاش دیگر صرف نمی کرده و یا زمینش را زمین خواران و سلف خواران به انواع حیل از او گرفته اند، به ناچار و نه آنطور که برخی از مبلغان رژیم مدعی میشوند برای تفریح و خوشگذرانی، به شهرها آمده، ساکن زاغه ها شده و به هر کار و شیه کاری تن در میدهند. در هر "کاری" از کارگر ساختمانی و چاروکنی مؤسسه گرفته تا بلیط فروش بخت آزمائی و سیگار فروش حاشیه ی خیابان، از آب حوض کش کوچه پس کوچه گرفته تا لنگه به دست سر چهار راهها برای پاک کردن شیشه ی اتومبیلها، همه جا چهره ی جوان روستائی، آواره و در جستجوی کار آمیتوان دید و در پشت هر چهره، یک دنیا فاجعه ی انسانی و غم و رنج ترك زادگاه و زمین و کار و فرق شدن در امواج

حوادثی با آینده ای به کلی تاریک، در کام نظامی استعمارگر و فاسد. "اطلاعات"، ۱۴ فروردین ۵۶، در باره ی شرایط مسکن این روستائیان در اطراف تهران چنین مینویسد: "این کشاورزان به دستجاتی بین پنج و ده نفر تقسیم شده اند و بدون کوچکترین رعایت بهداشت در سوراخ سمیه های تاریک و نمور، در زاغه های

بین راه تهران پارس و آبعلی سکونت دارند. یک دهقان ملابری گفت: "ما هشت نفریم، در یک زیر زمین میخوابیم و هر شب ۱۶ تومان میدهیم." تهران، پایتخت تمدن بزرگ شاهنشاهی (!) از پایتخت هیچ کشور وابسته به نواستعمار، که در زنجیر راه رشد سرمایه داری دچار قطبی شدن شدید تضاد های اجتماعی و اختلافات طبقاتی میشود، دست کمی ندارد. "حلقه ی فقر" یا "کمربند ننگ"، مسکن آوارگان روستائی، به دوشهرها با هتلها و بانکها و کاپاره و مغازه های پر زرق و برق در همه ی این موارد نمونه وار است. سر مقاله نویسی روزنامه درباری "آیندگان" از این "واقعیت شرمسار نیست" که "کسانیکه اکنون در این زاغه ها زندگی میکنند، روستائیانی هستند که به شهرها مهاجرت کرده اند." (آیندگان، ۲۴ فروردین ۵۶)

فاجعه ی زندگی آن دهها دختری که جوانی ندیده پیر شده اند، با رقم و آمار قابل توصیف نیست. اما

جوانان ده قلعہ بند" چرا ده خود را ترك کرده اند؟ زیرا که از یکسو، در جریان اصلاحات ارضی ملوکانه، فقط به ۲۴ خانوار زمین داده شد و اکثریت بی نصیب ماندند و باز هم مجبور بودند در زمینهای متعلق به ارباب کار کنند و از سوی دیگر، در سال ۵۲، موتور آبی که ۲۴ خانوار میزبان اشتراکی خریده بودند، خراب شد و دهقانان نتوانستند آنها را تعمیر کنند و آبیاری زمینها را انجام دهند و بالاخره تمام این ۲۴ خانوار نیز مجبور شدند بر اثر وضع بد زندگی و نداشتن وسیله کار، زمینها را رها کنند و دنبال کار به تهران و ورامین بروند.

برای نوجوانان ده نیز نزدیکترین مدرسه در ۱۸ کیلومتری است. دهکده فاقد وسیله حمل و نقل و درمانگاه است. اینهاست علل متخیر مهاجرت دهقانان جوان این روستا. ناصر سعید که از کوچ جوانان روستایی کرمان نالیده بود، علت آنرا "سردادن کار کشاورزی و نبودن وام کافی" میدانند و همچنین اینکه روستاها از ساده ترین خدمات رفاهی مثل آب و برق و راه و مدرسه محرومند. روزنامه ایندگان (۵ بهمن ۵۵) نیز مینویسد: "روستاهای کرمان به سرعت خالی شده و زمینهای کشاورزی بلا استفاده مانده است".

ترك زمین کشاورزی، در این وادی کبکبود مواد کشاورزی، نتیجه مستقیم سیاست ضد ملی و ضد دهقانی رژیم شاه است. پس از آنکه نحوه ی ضد دهقانی اصلاحات ارضی موجب شد که میلیونها دهقان از درآمد زمین محروم بمانند و به تدریج ناگزیر به مهاجرت شوند، سیاست ضد دهقانی رژیم در زمینه مالکیت و امور مالی و اداری، و اعتباری، که جهت عمده ی آن تقویت واحد های بزرگ سرمایه داری و تشویق مناسبات بهره کشی نوع جدید است، موجب شد که میلیونها دهقان

— و در درجه ی اول جوانان دهقان — کار کنند و زرع را رها کنند و آوارهی شهرها شوند. "رستاخیز" (۲۳ مرداد ۵۵) مینویسد: "کشاورزان مراغه زمینهای مزروعی خود را رها کرده و به شهر مهاجرت میکنند، روستاییانی که باقی میمانند غالباً شغل فرشیافی را پیشهی خود ساخته — اند. در منطقه ی خلخال نیز کشاورزی و دامداری

ستی در خطر است." روزنامه ی اطلاعات (۱۳ اسفند ۵۵) مینویسد: "گروه گروه از روستاهای دوردست آب و زمین و کشت و زرع را رها کرده راهی تهران شدند. با فروش زمین و دام و کلیهی علائقی که در روستا دارند، به تهران حرکت میکنند." در جلسه ی گفت و شنود خراسان گفته شد: "در همه جا صحبت از این است که روستاها خالی میشود و ساکنین آنها به شهرها هجوم میآورند." (رستاخیز، ۱۹ اسفند ۵۵) دکتر ملکی زاده از دانشگاه اصفهان میگوید: "این مهاجران، روستائیان

زائید نیستند، بلکه دست اندرکاران کشاورزی هستند که روستاها و احیاناً کشور خود را رها نموده اند." این وضع تنها منحصر به مراغه یا خلخال، کرمان یا خراسان، اصفهان یا ورامین نیست. میلیونها آری میلیونها ایرانی در آتش جهنمی که مهاجرت روستایی نام دارد، میسوزند. در سال ۱۳۴۵ شهرنشینان ایران ۳۸٪ جمعیت (۹ میلیون و ۸۲ هزار نفر) و ده نشینان ۶۲٪ (تقریباً ۱۶ میلیون نفر) بودند. در سال ۱۳۵۵ نسبت شهرنشینان ۴۸٪ (با ۱۵ میلیون و ۶۹۸ هزار نفر) و روستائیان ۵۲٪ (با ۱۷ میلیون و ۲۰۲ هزار نفر) شد. علت تخیر نسبت جمعیت، مهاجرت روستایی است، نه زاد و ولد طبیعی. علت مهاجرت روستایی، بحران کشاورزی و حل نشدن مسئله ی ارضی و اقتصاد سرطان زده و نواستعماری است، نه رشد تکنیک و سطح عالی بازده کار کشاورزی و (آزاد شدن نیروی کار) و همزمان با آن رشد صنایع و خندمان و (جذب نیروی انسانی با کسب مهارت و تخصص لازم به آن). در نتیجه ی آمارگیری اخیر که توسط مجیدی رئیس سابق سازمان برنامه اعلام شد، گفته شده که تفاوت نسبت جمعیت شهری طی ده سال به میزان ۱۰٪، بر اثر مهاجرت روستائیان حاصل شده است. حدود ۴/۵ میلیون نفر بر اثر مهاجرت از روستاها، به جمعیت شهرها اضافه شده است. به حساب آقای مهدی امانی استاد دانشگاه و جمعیت شناس، تهران اگر مهاجرت به آن نمیبود، با رشد طبیعی خود اکنون حداکثر ۳ میلیون جمعیت داشت، نه ۴/۵ میلیون نفر. یک میلیون و پانصد هزار نفر اضافی نتیجه ی مهاجرت در ده سال اخیر است.

رقم کلی ۴/۵ میلیون نفر مهاجر روستایی در مدت ده سال نشان میدهد که دهقانان ما و به ویژه جوانان دهقان چه بحران عظیمی را در این سالهای "انقلاب" گذای از سر میگذرانند. این رقم، از ابعاد وحشت انگیز قاجعه خنبر میدهد. هر یک از دستهای جوانی که ناچار شده اند به جای بیل به بلیط بخت آزمایی و به جای داس به لنگ ماشین شوئی متوسل شوند، حکم محکومیت رژیمی ضد ملی و ضد خلقی را صادر میکنند. برخی از قلمزنها ی رژیم، از دیدگاه طبقاتی خود، پیرامون جوانب سیاسی و اجتماعی مهاجرت روستایی "هتدار — هائی" میدهند و به زبان بی زبانی خطری را از جانب آوارهی روستایی متوجهی نظام موجود می بینند. آنها میدانند و به تجربه می بینند که اثر زمانی این دستها در دست دارگران شهرها و روشنفکران و سایر طبقات و قشرهای مترقی و ملی قرار گیرد، همراه با بلیط و لنگ و همه ی دستبندهای "طلایی" و عقل بند هسای نسو استعماری، بساط این رژیم را درو خواهند کرد. ن. پاکدامن

بازرگان تازوی جزیرهی کیش!

آخرین مد های جهان را به نمایش میگذارند و میفروشند. در این مغازه ها اجناس لوکس "مزن" های لنسدن، پاریس و نیویورک فروخته خواهد شد.

سالهاست میخواهند برای تهران يك فرودگاه بسازند، اما هنوز دست به کار نشده اند و این در شرایطی است که فرودگاه مهرآباد تهران به ایستگاه اتوبوس بیشتر شبیه است تا يك فرودگاه بین المللی، و هنوز سقف مر و ریخته ی فرودگاه که منجر به کشته شدن دهها مسافر بیگناه شد، ترمیم و برپا نشده است، اما در جزیره کیش فرودگاهی با هزینه ی ۱۵ میلیون تومان ساخته شده است. این فرودگاه در ترمینال دارد که قرار است از اول ژانویه ۵ پرواز به آن صورت گیرد. مهارت و تزیین این فرودگاه نیز با تأیید و پسند همسر تاجدار قحطاک معاصر صورت گرفته است.

در حاشیهی دریای ۱ هزار ویلا ساخته شده است که هر کدام چند میلیون تومان به فروش میرسد. علاوه بر آنکه هر هتل برای خود کازینوی اختصاصی دارد، کیش يك کازینوی بزرگ و عمومی هم دارد که ۶۰۰ نفر میتوانند در آن قمار کنند. این کازینو را کارکنان فرانسوی اداره خواهند کرد، اما درآمد اکثر قمارخانهها متعلق به دیراست. شاه " بزرگ قمارخانه دار" جزیره خواهد بود.

آنها که ویلاهای کیش را میخرند، بیشک از هزار تا میلیون خواهند بود و یا سرمایه دارانی که میگویند واحدشان بهره ندارد تا سود ویژهی کارگزاران را بپردازند و به دستورشان وزارت کار، قانون ظالمانه ی بهرهوری و انضباط در کارخانه ها را وضع کرده است. آنها هر لحظه که اراده کنند میتوانند به کیش بروند و يك میهمان هم همراه ببرند و این در شرایطی است که برای يك پرواز داخلی در ایران باید با رشوه و بارتی و نوبت گرفتن بلیت تهیه کرد. کسانی که قصد قمار و گذران شبها را با فاحشه های بین المللی دارند، ولی در کیش ویلا ندارند، باید عضو " کیش کلاب" باشند، که لازمه اش پرداختن صد هزار ریال حق عضویت سالانه به بانك شهرداری است. کسانی که کارت اعتباری کیش را میگیرند، باید صد هزار تومان بپردازند. این بانك نیز متعلق به دربار

هفتمند سال پس از آنکه سعیدی داستان بازرگان سودجوی جزیرهی کیش را به رشتهی تحریر در آورد، بازرگان تازهای که در سودجویی دست بازگان داستان سعیدی را از پشت بسته است، در کیش پیدا شده. داستان بازرگان تازوی جزیرهی کیش به قرار زیرین است:

جزیرهی کیش را از طریق بانك عمران که متعلق به شاه است، به يك کازینوی بزرگ و جهانی تبدیل کرده اند. در سالیکه صدها برنامهی عمرانی همگام به قول گردانند - کابن رژیم آریامهری، به دلیل نداشتن پول و اعتبار متوقف شده است و مردم برای پرداخت مالیات به شدت زیر فشار قرار گرفته اند، میلیارد ها ریال پول مردم را در جزیرهی کیش تبدیل به قمارخانه و فاحشه خانه و زمین کلف، میکنند.

به زودی کازینوی کیش با سرمایهی بانك عمران، بانك ملی و بانك صادرات شروع به کار خواهد کرد. جزیرهی کیش به ۱۲ کانال رنگی تلویزیون مجهز خواهد شد که بسی وقفه برنامه پخش خواهند کرد و این در شرایطی است که پس از ده سال هیاوو جنجال، برنامه های تلویزیون در ایران بر اثر کمبود برق به سه ساعت در روز کاهش یافته است. جزیره سه هتل خواهد داشت که هر کدام مجهز به يك کازینو برای قمار هستند. در هر يك از این کازینوها ۱۵۰ نفر میتوانند قمار کنند، یعنی ۴۵۰ نفر در هر لحظه. شاه تصمیم دارد با ساختن کیش، کازینوهای کازابلانکا، لاس وگاس و جزایر قساری را از سکه بیندازد و حالا که خودش از وحشت تظاهرات بین المللی علیه استبداد خونینش، سفر به خارج را مندوب ساخته، قمارخانه و فاحشه خانه را در ایران و کیش متمرکز کند. تمام ساختمانهای جزیره مانند هتل، ویلا، بازار، کازینو و فاحشه خانه، به سبک مورد علاقهی همسر شاه ساخته میشود و در اصل اورنگ اتاقها و معماری فاحشه خانه ها را انتخاب میکنند. در جزیرهی کیش که از مدتها پیش ساکنانش را بیسرون کرده اند و با لنج و قایق به جزایر دیگر فرستاده و در بند ر کرده اند، به خواست همسر شاه و به سبک مورد نظر او، ۵۲ مغازه و بازار ساخته شده که در آنها

است. سهامدار بزرگ بانک، اشرف خواهر شاه است که سالهاست قمار بزرگ بلیت بخت آزمائی را در ایران به راه انداخته و جیب میلیونها مردم بی چیز و آرزو به دل را که به امید بردن پول و رسیدن به رفاه نسبی در این قمار شرکت دارند، خالی میکند.

اگر در تمام ایران از خرابی تلفن و نداشتن برق کله و ناله است، در قمارخانه بین المللی شاه چنین مشکلاتی مطلقاً وجود ندارد. در تمام شبانه روز در جزیره کیش با ۶۰۰ خط تلفن خارجی میتوان با تمام دنیا تماس گرفت. دستگا‌ه‌های بزرگ تبدیل آب شور، ظرفیت شیرین کردن روزانه ده هزار مترمکعب آب دریا را دارند و در نیروگاه بزرگ برق جزیره تا ۳۰ هزار کیلووات برق تولید خواهد شد.

بندر جدیدی در کیش ساخته شده است که

ضرفیت پذیرش کشتیهای ۳ هزار تنی را خواهد داشت. در حالیکه در بندرهای تجارتنی ایران، کشتیهای که کالاهای مورد نیاز مردم را آورده اند (مانند دارو و مواد غذایی) اسکله برای تخلیه ندارند و گاه بارشان را یا در شیخ نشینهای خلیج خالی میکنند و یا به دریا میریزند و به کشورشان باز میگردند. ۳۵۰ کیلومتر از راههای جزیره نیز آسفالت شده است، حال اگر مردم هزاران روستا و شهرستان ایران آرزوی یک متری آسفالت را باید به گور ببرند، چه باک!

شاه و خانواده‌های زالو صفتش، در جزیره چند قصر افسانه‌ای دارند که بیش از مرتجعترین و فاسدترین پادشاهان و رهبران کشورها در آنها سا پذیرائی خواهند کرد، البته بدین منظور که "تمسک بزرگ" را به آنها نشان بدهند!

بقیه "حقوق بشر" کارتر و ترسکستهای ایرانی

کشنده است و انقلاب اکتبر "ناکام" شده است، امروز، ۶۰ سال پس از پیروزی انقلاب اکتبر و دست آورد هفتاد و عظیم آن که عبارتند از پیروزی بر ضد انقلاب، اتمام ساختمان سوسیالیسم، پیروزی بر فاشیسم در نده هیتلری، پیدایش اردوگاه سوسیالیسم، تسهیل پیروزی جنبشهای نجات بخش ملی و نیروهای سیستم استعماری، حفظ صلح ۵۰۰۰ هنوز هم این فرزندان خلف لئون تروتسکی به دنبال مخالف و ناراضی در اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی میگردند و دست به دامن بؤکوفسکی‌ها و سولشنیتسین‌ها، زاخاروف‌ها و بیرمنها شده‌اند. اما این مسئله را سالهاست که تاریخ با سرسختی مبارزه طبقاتی جواب داده است:

ده میلیون بیکار، تبعیض نژادی و تیانچه و دلار بتوانند در مقابل این موج پرخروش میلیونها انسانی که ساختن سوسیالیسم را پشت سر گذاشته و پا به ساختن کمونیسم گذارده‌اند، مقاومت کنند.

در این موج سیاه ضد کمونیستی جای تروتسکیست‌های ایرانی هم سرانجام در زباله دان تاریخ است.

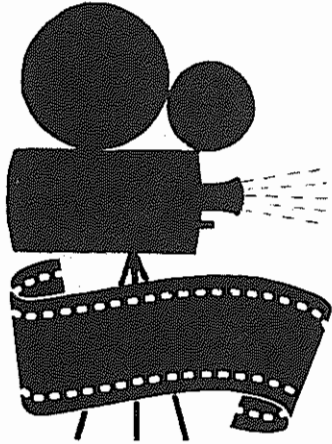
ضمناً گردانندگان "پیام دانشجو" لطف بفرمایند و این پرسش را از طرف ما از "امنستی" که با آن رابطه بسیار نزدیکی دارند، بکنند که چرا از میان صد هشتاد نمونه شکنجه ساواک، در جلسه "امنستی هلند" فقط فیلی از آقای رضا براهنی نشان داده‌اند؟ چرا "امنستی" حاضر نشد در جلسه "امنستی هلند" پیشنهاد ادیسی را برای آزادی صفر قهرمانی، که بیش از ۳۰ سال در زندان شاه اسیر است و کهن‌ترین زندانی سیاسی جهان است، بپذیرد؟

ما پیشنهاد کرده بودیم سال ۱۹۷۷ سال پیکار برای آزادی صفر قهرمانی اعلام شود. فکر نمیکنید تنها به این علت که صفر قهرمانی کمونیست است، "امنستی" از پذیرش این پیشنهاد خودداری کرده است؟

همانطور که تروتسکی با کمک کامنفا، زینوف‌ها، ریگوفها و بوخارین‌ها که هر کدام زمانی برای خود شخصیت‌هایی به مراتب مهمتر از بؤکوفسکی‌ها و بیرمن‌ها و غیره بوده‌اند، نتوانسته‌اند جلوی این پیروست دوران ساز را بگیرند، بؤکوفسکی‌ها و سولشنیتسین‌ها، لودویک واکولیکهای تپه مغز خیلی کوچکتر از آنند که همسراه سایر مردان و منحرفان و پستیانیی مستر کارتر رئیس جمهور کشور دزدی و جنایت، جنگ و استعمار، کشور

درو پو شور به زندانیان سیاسی پیکارجوی ایران

«خاک بانسان»



چهره ای به مراتب کبره تر از سیاهی همبالگیمه فیلم فارسی ساز خود را پنهان میکنند. آنان که "کنج قارون" و "اوساکریم" و "بیرمازندران" و غیره را به فرمان کیسه‌ی خویش میسازند، در بی آنند که بولی به جیب زنند و به همین هم خشنودند، اما گروه دوم، یعنی سازندگان مبتذلای چون "مغول‌ها" و "بلغ سنگی" و "چشمه" و "آدمک" و غیره با عاریت گرفتن چشمه‌های معیوب یک توریست خرده بورژوازی غربی، فیلم خام را به ارتجاعی ترین و وامانده ترین عناصر فرهنگ ایرانی می‌آیند و بر این "فرهنگ مومیایی"، در عوض کفن، جامه ای رنگارنگ میپوشانند و از این راه به انکار رذیله‌های واقعیت‌های جامعه‌ی ما می‌کوشند.

فیلم "خاک بانسان"، بی‌هیچ مجامله‌ای از زمره‌ی همین آثار دسته‌ی دوم است. فیلمی است "فستیوالی" که یک توریست خرده بورژوازی غربی، اما در باره‌ی یک دختر روستائی ایرانی، ساخته است تا به تماشاگرانی از قماش خود عرضه کند. با توجه به این امر که بسیاری از خوانندگان احتمالاً هنوز این فیلم را ندیده‌اند، می‌کوشیم تا با تحلیل محتوا و فرم فیلم، تا جایی ضرور، دلایل خود را بر مدعای فوق ارائه دهیم.

مضمون فیلم در یک کلام، دلشوره‌ها و جان‌لرزهای دختر روستائی است که در جریان دگرگونی‌های اقتصادی-اجتماعی روستاهای ایران، هویت خویش را گم کرده است. فیلم، در فرمی که کارگردان اختیار کرده، مدعی نشان دادن- اما نه تحلیل و بررسی- "واقعیت" این دختر است.

تاریک و روشن یک صبح روستا، دختر به اکسراه از رختخواب برمیخیزد، به حیاط می‌آید تا کارهای روزمره‌اش را از سرگیرد: آتش بیفزود، نان بپزد، ناشتایی آماده کند، خواهر کوچکش را آماده‌ی فرستادن به مدرسه‌ی ده

یکی از برنامه‌های جنبی فستیوال فیلم ۷۷-سان رمو، نمایش چند فیلم از سینماگران زن از کشورهای مختلف بود که در این میان فیلمی هم از ایران به نام "خاک بانسان" ساخته‌ی مروا نیلی، به نمایش گذاشته شد. مضمون فیلم‌های این مجموعه جز در یکی دو مورد، از قبیل آثاری بود که در این اواخر در جامعه‌های سرمایه داری فراوان ساخته میشود، یعنی پرداختن به گرفتاریها و ناپسا مانیهایی زن در جامعه یا زندگی فردی، به عنوان موجودی مؤنث، و نه در مقام موجودی اجتماعی و به خصوص طبقاتی. این یکی از شناخته شده ترین سفسطه‌های تنیده در جهان بینی و تفکر بورژوازیست که رابطه‌ی علت و معلول را وارون کند و این را به جای آن دیگر بنشاند و سپس برای توجیه و تفسیر این معلول به جای علت نشسته شده، یاوه بپا فسد.

به تماشای فیلم "خاک بانسان" که میرفتم، انتظار غافلگیری نداشتم، چرا که زیر لکده‌های مصروعانه‌ی مترسک فاشیسم ایران، به خصوص از سینما نمیتوان چشم شکفت کاری داشت. سینما به ماهیت، آسیب‌پذیرترین هنر است، هم از این رو سست‌ترین نسبت به هنرهای دیگر از اختناق حاکم بر ایران بیشترین لطمه را دیده است. این سینما چون هر هنر دیگر در ایران، از فقدان آزادی در رنسج است، رنجی که روز به روز افزون میشود و می‌رود تا یکسره هر نوع خلاقیت فرهنگی و هنری را ناممکن سازد. در یک کلام، سینمای امروز ایران "کنج قارون در باغ سنگی" است. آن سینمای مبتذل و تهی و دل‌آشوبی است که در راه تخدیر و تحمیق به کار گرفته میشود، کعدر یک سوی آن "الوات گوستیسی و آبگوستی غم دنیا را مخور" ایستاده‌اند و در سوی دیگر درویشهای خیلی خیلی تنگ، بیرو عرفان ترانزیستوری مونثان شده در کشورهای سرمایه داری که این دو می‌ها، زیر نقاب سینمای روشنفکرانه



صحنه‌ای از فیلم «خاک با نشان»

و ساختن شهرک، در حقیقت به معنای فروریختن عینی و مادی دنیای اوست. چنین تارو پودی، در چهارچوب گوشه و کنایه‌ی مردم دهکده و نزدیکان دخترک بسه شوهر نکردن اوست فشار محیطی به هم بافته می‌شود و دخترک را به حمله‌ی عصبی میکشاند.

فیلمساز، اگر تا اینجا مواضع اجتماعی خویش را بسه صراحت نشان نداده، در فرود داستان به قاطعیت نشان می‌دهد که با همان چشمان معیوب یک توریست خرده بورژوازی غربی، جامعه‌ی ما را می‌نگرد. او کسانی بسیار طولانی را به جن گیری و دعاخوانی ملایده، در امامزاد همانندی، اختصار داده که طی آن، اهالی ده، گوسفند وار منتظر شفا ی دخترکند، که شفا هم مییابد، یعنی به آرامش می‌رسد و تسلیم - به معنای عرفانی - می‌شود و میرود که شوهر کند. همه‌ی اینها در یک کلام به معنای بی اعتباری عوامل خارجی است. نفی برون و پناه به درون است. فیلم‌خانم مروا نیلی، حتی مرثیه ای بر مرگ داشته نیست، بلکه نفی و محکوم کردن آینده به نفع گذشته است. فیلم، تالخطه‌ی جسران

کند، سپس نظافت‌کند، بشوید، بروید، خیاطی کند، مرغ و جوجه‌ها را آب و دانه دهد، برود و از مسافتی دور همیشه بیاورد، شام بپزد، رختخوابها را پهن کند، بخواباند و بخوابد تا صبح روز بعد، روز از نو، روزی از نو. زندگانی دخترک بر مدار تکرارهای این دست، می‌چرخد، اما در این میان، ناگهان گرفتار بحران عصبی می‌شود، بنای شیون و فریاد میگذارد، به مرغ و جوجه‌ها حمله میکند، زنها دور و برش را میگیرند، به صورتش آب میپاشند، آرامش میکنند و سپس به او وارد و جن گیری متوسل میشوند تا دخترک آرام بگیرد...
فیلم آنجا تمام می‌شود که صحبت از آمدن خواستگار تازه برای دخترک است.

گره‌ی داستانی این فیلم، همان حمله‌ی عصبی و سپس آرامش و تسلیم دخترک است. این بحران عصبی، اوج، مش، تسلیم، فرود سرگذشت دخترک است. با بررسی این دو به آسانی میتوان کلاف فیلم را کشود و دیدگاه فیلمساز را شناخت. نخست علل و اسباب بحران عصبی دخترک، چنانکه فیلمساز اندیشیده که اوست؟ یکی رابطه قهرمان فیلم است با خواهر کوچکش که به مدرسه‌ی ده می‌رود، که برخلاف خواهرش سرزند، تمینند و و هر روز موهایش را شانه میزند، که در نظم و نظافت لباسهاش میکوشد، که باز برخلاف خواهر، در حد سن و سال خود نشان می‌دهد که به بسیاری از هنجارهای رکناری بسک دختر روستایی بی اعتناست. در واقع این دختر بچه، در فیلم خانم مروا نیلی کنایتی از "فردا" است.

فردائی که قهرمان فیلم از فهمش عاجز میماند. از سوی دیگر، سپاهی دانش‌دهنده است که دخترکست با آداب و اطوار شهری، فیلمساز کوشیده است تا به این دختر، در رابطه با قهرمان فیلم، "جدی" "اثیری" دهد. از او در سراسر فیلم، حتی یک نغای متوسط وجود ندارد. اصلاً پایش را به ده نمیگذارد، فقط میآید و بچه‌ها را از جاده میگذراند که به ده بیایند و خودش، مثلاً به مدرسه باز می‌گردد، اما قهرمان فیلم میداند که چنین کسی وجود دارد، چرا که خواهرش و دیگر بچه مدرسه‌های ده از او صحبت میکنند. دخترک قهرمان فیلم، تنها یکبار در راه، از کنار سپاهی دانش میگذرد، مکث میکند و او را به "مشاهده" میگیرد. این دختر سپاهی دانش، مثلاً همان صورت تحقیر پذیرفته‌ی امکاناتی است که در وجود خواهر کوچک قهرمان فیلم نهفته است - "امروز" شد هی آن "فردا" ست. بنابراین این دو، صدا به صدای هم میدهند تا زوال دنیای مانوس قهرمان فیلم خاک با نشان را اعلام کنند. دیگر، صحبت ویران کردن ده و ساختن شهرکی از سوی تعاونی روستاست، یعنی هرآنچه که دنیای قهرمان فیلم، ذهنا، از جانب خواهر کوچکش و نیز سپاهی دانش دهکده فرو میریزد، ویران کردن دهکده

عصبی دخترک، نمایشی از تعلیق حال و نوسان میان گذشته و آینده است. اما از آن پس، درست در بزرگانه نتیجه گیری، بدل به انکار نامعنا علیّه " زمان " میشود. این همان فیهلی است که فرهنگ بورژوازی هر جا کسه بتواند در گوش مردمان میخواند.

در خور توجه است که خانم مروا نیلی برای عقب نماندن از قافله، چاشنی تند و شوروی از " فمینیزم " هم به فیلم خویش زده است. این خود دلیل دیگری بر پرتی ایشان از فهم مسائل زنان روستای ایران است. زنان، در جوامع سرما به داری اگر گرفتار مشکلاتی فردی یا اجتماعیند، به اقتضای " مؤنث " بودن نشان نیست، بلکه به اقتضای کل سیستم مبتنی بر استثمار فرد به وسیله فرد است که بر آن جامعه ها حکم میراند. نهایت اینکه در آن جوامع، ادامه حیات نظام پدرسالاری، بیه اقتضای شرایط و احوال اقتصادی، به استعمار زنسان اجماعی مضاعف میدهد. قهرمان فیلم چون به مرحله " تسلیم " میرسد، به شوهرکردن هم " رضا " میدهد. او در اوج بحران عصبی خویش، به مرغ و جوجه ها خپله میسپرد و یکی دو جوجه را هم لگد مال میکند. در واقع او، از این طریق پرده از ناخود آگاه خویش برمیدارد. ترس از مرغ بودن و جوجه گدازدن باین سکانس را بیفزاییم به سکانسی که دخترک در دل صحرا زیر درختی دراز کشیده و به لذت و ریحوتی از " معرفت جسم " کثاله میرود. حاصل همان " فمینیزم "، میشود که گریبانگیر برخی از زنان جوامع بورژوازیست.

به فرم فیلم بپردازیم. همه آنچه که از محتوای فیلم نقل کردیم و اصولاً کل فیلم، در نما های عمومی یا متوسط، با دوربین ثابت، کپلان های بسیار کندی دارد گرفته شده است. انتخاب چنین فرمی به این معناست که فیلمساز، گویا از هنر نوع قضاوت و موضعی که در باب حوادثی که میگذرد، خودداری کرده و به جای توصیف یا تشریح که خواه ناخواه تحلیل و قضاوت را در پی دارد، به نشان دادن محض احوال میبندد، یعنی میکوشد تا دوربین جانشین چمنان غایب تماشاگر باشد. نسه چمنان شخص فیلمساز. این پیکی از سخیف ترین حقه ها فرهنگ بورژوازیست که مدام آدمی را، در هر حد و در هر زمینه ای، از قضاوت و اختیار موضع شیی کند. جای آن نیست، تا در این زمینه تفصیل دهیم، اما فقسسط میبرسیم: آیا عدم اختیار موضع، خود نوعی قضاوت و موضعی نیست؟ وانگهی، " خاک بانسان " به قاطعیت علیرغم ادعای سازنده اش و علیرغم فرم انتخاب شده فیلمی " ساخته شده " است. این فیلم با میزانشنهای حساب شده، با مونتاژ حساب شده، با گذر رواند پیخیده و... داستانی را به زبان سینما از دیدگاه فیلمساز، روایت میکند. یکی دو نمونه بیاوریم:

پلان افتتاحی، - داخلی، با ماد - دوربین با زاویه ای نیم بسته و کمی به طرف پائین، بر قهرمان فیلم باز میشود که تازه بیدار شده و در رختخواب نشسته است. در تاریک و روشن اتاق، چند نفر دیگر در خوابند، رنگ، نورپردازی و زاویه دوربین در یک پلان متوسط، همه حاکی از تعلیق دخترک میان " برخاستن " یا " بازخفتن " است، حاکی از احساس نوعی اجبار و فشار است. رنگ جگری تیره لباس دخترک، هم رنگ قالی کف اتاق، رنگ سیاه سریند دختر هم رنگ خطوط همان قالی، رنگ قهوه ای تیره رخت خوابها و همه ای اینها، اگر دانسته بکار گرفته شده باشد، در متن رنگ عمومی صحنه و دیوارهای کاهکی که در تاریک و روشن صبح به سیاهی میزند، سپس نور کندی که به اتاق داده شده، در برابر نورپردازی بسیار ملایم چهره ی دختر، القاکننده می نوعی فشار از سوی محیط بر دخترک و " وا رفتگی " او در محیط است. به هر حال دختر از رختخواب برمیخیزد و با برخاستن سکانس فیلم پایان میگیرد.

حاصل این سکانس در یک کلام، تصویر موقعیت منززل قهرمان فیلم است با تصویر تردید او میان دیشب و امروز - فردا، گذشته و حال - آینده، رد کردن یا پذیرفتن است. سکانس اول و دوم فیلم با " کات " به هم پیوند داده شده است، یعنی دوربین قهرمان فیلم را فاصله میان اتاق و حیاط دنبال نمیکند. این فاصله، دالان تنگ و تاریکی است که اتاق را به حیاط میبندد و فقط در شاتهای کمی از حیاط گرفته شده میتوان مدخل یا مخرج آن را به اعتبار اتاق و حیاط دید. کات سکانس اول و دوم - اتاق و حیاط - به این معناست که از نظر فیلمساز، بین دیشب و امروز - فردای قهرمان فیلم هیچ تفاوتی یا هیچ مفصلی وجود ندارد، یعنی دخترک از اتاق - دیشب - به حیاط - امروز - فردا، نمیآید، بلکه آورده یا پرتاب میشود. چنین فرمی اگر در همین حد به کار گرفته شده بود میتوانست باری به هر جهت، نمایشگر آن چنان سرعتی در تحول محیط باشد که برخی از افراد چون قهرمان فیلم، در هماهنگی با آن ناتوان بمانند، اما در فیلم " خاک بانسان " مسأله جز اینست. در سراسر فیلم دوربین حتی یکبار از دالانی که نام بردیم نمیکند. رد از این دالان حتی یک نمای عمومی یا متوسط در فیلم نیامده است. فیلمساز این دالان را علیرغم اهمیت کنایی آن، آگاهانه مسکوت میکند. این دالان در قاموس سینما، در فیلم خانم مروا نیلی، مفصل اتاق و حیاط، دیشب و امروز - فردا و از همه مهمتر پیوند میان درون و بیرون است و ایشان با خودداری از نشان دادن آن، دانسته یا ندانسته، به رخ اجتماعی را که امری اعتباری و گذراست به شکل امری قطعی و یقینی ارائه کرده است. به زبان دیگر فیلمساز به جستجوی موقعیت " زن - انسان "

در برزخی کافکایی یا دوزخی اگزیستانسیالیستی برخاسته و در پایان هم تنها راه گریز از چنان موقعیتی را، چنانکه گفتیم در تسلیم رضا و پیوستن به "نیروانا" دیده است... این خود آیا نوعی قضاوت نیست؟

ایشان که مدعی نشان دادن مغز و قضاوت نکردن است وقتی در نمای متوسط با پلان آرام دوربینش را بر سر درود یوار و اشیا، میگذراند و پیش میرود تا بسه قهرمانش برسد و بعد هم از او با همان حرکت میگذرد که از سنک و جوب و مرغ و جوجه، آیا هویت دخترک را تحویل به سنک و جوب و مرغ و جوجه نداده است؟ آیا این خود، قضاوت کردن نیست؟

تصویری که از کد خدا در فیلم ارائه شده، عیناً سیاهی برجسم و سوار بر موتور - در اینجا فیلمساز فوتیده است تا از طریق بچه ها، کد خدا را به اصطلاح مداخله کند - آیا نوعی قضاوت کردن نیست؟ به خصوص در سکانسی که کد خدا میآید تا با روستائیان در یاری ساختن شهرک صحبت کند، میتوان به خوبی دیدگاه ارتجاعی فیلمساز را تشخیص داد. ایشان از یسوتصویر بسیار مداخله از کد خدا و به خصوص از موتورساز ساخته است - حتماً به نشانهی اعتراض علیه هجیوم "تکنولوژی"، و "ماستیزم" به روستا - و از سوی دیگر تصویری بر سر حسرت از روستائیان، زیر سقف سیاه و شب و همه را شوی غم به بخل درخته با این اعتراض ناله سان که "توی شهرک حیواناتمون رو چیتار کنیم؟" ما هر جا حیواناتمون باشن، برامون خوبه" و تحکم کد خدا که "اونجا، جائی برای حیواناتون نیست...". و کد خدا، در فیلم خانم مروانبیلی بهیچوجه نماتر لایه ای از هیراتسی اقتصادی -

سیاسی - اجتماعی نیست، اما یک چختک است، یک نمج است، نمایندهی نیرویی متافیزیکست، سوار بر موتورساز میآید و دستوراتی در هرزمینه، حتی شوهر کردن قهرمان فیلم میدهد و میروید. حسرت مضمر در فیلمناخرسندی از ویران کردن دهنده و ساختن شهرک، به خصوص نداشتن این کلام بر زبان قهرمان فیلم که "خونه های خودمون خیلی خوبه" - به لهجهی غلیظ تهرانیسی -

تأکید دیربست بر درک معوج، فیلمساز از آنچه در میهن ما میگذرد. خانم مروانبیلی، روستائی ایران بد هکار شما نیست که بهای حیرت ها و جذبه های سفیهانهی روستائیان از قفاش شما را با گوست و خوشی، با زیست

در شرایطی غیر انسانی بپردازد! تا شما در نیویورک تحصیل سینما کنید، با جت و شکورد دنیا را زیر پا بگذارید، خزعلاتان را از این فستیوال به آن یکی ببرید، بعد بیایید و سا اوسانه بر ویران شدن خانه ها؟ قرون وسطائی روستائیان ایران اشک تملیح بریزید.

دوربین شما در سراسر فیلم مرد رندانه از نشان دادن و نزدیک شدن به "موضوع" میگریزد. این گریز از نشان دادن نیست، از نشان دادن است، از ترس است. تضاد فی نیست که تضاد کارت پستالی، حتی از نظر ترکیب رنگها، اینهمه در فیلم فراوان است. تضاد ویرایی از آن گونه که برای جلب توریست به کشورهای عقب مانده بر در و دیوار شرکتهای توریستی کشورهای غربی، فراوان آویخته اند. کوتاه کنیم، دوربین شما در این فیلم، جانشین چشمان غایب یک توریست تمام عیار پروردی نرهنگ، بورژوازی غرب است.

به خوبی میدانست که مضمون فیلم "خاک بانسان" بنا به کیفیت تئاتیک خویش، به وجهی "مخاطره آمیز"، فریبنده است. چرا که از یک سو انسان را در بزنگاه تحولات اجتماعی، یعنی در لحظه ای که کساکش میان شهنه و نوبالامیگیرد، یعنی در ترجیح قصیده ای از پیش سروده نغدهی تاریخ، به مساهده میگذرد که در چنین شرایط و احوالی، آدمها در متن خصوصیات طبقاتی - فردی خویش، حماسه یا تراژدی میآفرینند. این کیفیت به هنرمند اجازه میدهد تا محتوای اثر خویش را از عمل و عکس العمل بیاکند. و از تبلور خصوصیات بینهایت متنوع انسانی که در این مراحل از تاریخ در عین انعکاس ویژگیهای آن مرحلهی خاص تاریخی، به خلاصه و جوهر خویش بسیار نزدیک میشوند، منشوری بیا فریبنده که در طریف آن: آنچه را که در انسان دیر یا است، بتوان دید و شناخت، از سوی دیگر، اما چنین مضمونی "مخاطره آمیز" است، چرا که در تعمیم بر آن گشوده است، چرا که به هنرمند امکان فرافکنی " به مفهوم روانشناختی -

ساخته - میدهد و در این صورت او را به دام قیاس بسه نفس میکشاند. فیلمساز ما، گرفتار این دام تنده و این رشته از آغاز تا پایان فیلم بر دست و پای اندیشه اش پیچیده است. ایستادن اکنون و آیندهی طبقه ی خویش را، به اکنون و آیندهی دختر روستائی قهرمان فیلم نسبت داده و چه نسبت ناروا نسی!



کوبایی ها در آنگولا

قسمت سوم

تهدید سفیر آمریکا

در این مدت که کوباییها هنوز همه هواپیماها را برای اینکار آماده نکرده بودند، آنها دنبال راه حلی میگشتند، که آنرا هم پیدا کردند. آنها در کشور "گویانا"، در شمال آمریکای جنوبی، اجازه بنزین گیری بدست آوردند، و لسی این کار با اشکالات زیاد همراه بود. اولاً، بیست فرودگاه خیلی کوتاه بود. ثانیاً، شرکت آمریکائی "تکزاکو" که در فرودگاه انحصار فروش بنزین را دارد حاضر نمیشد به هواپیماهای کوبائی بنزین بفروشد، کوبا خود يك کشتی نفتکش به "گویانا" فرستاد، که متاسفانه بنزین آن قبل از رسیدن به هواپیما، با آب و خاک مخلوط شده بود. از طرف دیگر، سفیر آمریکا شخصاً نزد رئیس جمهور "گویانا" رفت و تهدید کرد که اگر هواپیماهای کوبائی بار دیگر در فرودگاه بز میمن بنشینند، آمریکائیها فرودگاه را بباران خواهند کرد. با تمام این احوال، کوبائیها توانستند تا پایان جنگ در آنگولا ۱۰۱ پرواز به آنگولا انجام دهند. ولی راه اصلی حمل و نقل را راه دریا تشکیل میداد، که آنهم با اشکالات زیادی روبرو بود. در دو کشتی مسافربری کوبائی، که هر کدام ظرفیت ۴۰۰۰ تن داشت، میبایستی تعمیراتی داده میشد. همه اتاقهای کشتی تبدیل به اتاق خواب گشت. در بار و در راهروی کشتی چندین توالت ساخته شد. معمولاً با این کشتی ها ۲۲۶ نفر میتوانند مسافرت کنند، آنها با اسلحه و مهمات.

آشپزخانه های متحرک در سالنهای کشتی جای داشتند. برای اینکه آب برای ظرف شویی مصرف نشود بشقابها و لیوانهای مقوایی مصرف میشد. بعد از آنکه ششماه تمام این کشتی ها مرتب از کوبا به آفریقا و برعکس حرکت میکردند، موتورهای آنها یکنواخت از بین میرفت. اولین گروه کوبائیها که از "آنگولا" باز میگشتند، مجبور بودند چند روزی در "لواندا" توقف کنند، چون کشتی "ویتنام هریکو" دیگر حرکت نمیکرد. در این سفر اشکال دیگری نیز وجود داشت و آن تهدید دائمی آمریکائیها بود که در تمام راه کوبائیها راندنبال میکرد. هواپیماها و کشتی های جنگی آمریکا در تمام راه سعی میکردند، با عملیات مختلف، زد و خوردی با کشتی های کوبائی راه بیاندازند. وقتی که هواپیماهای آمریکائی از فاصله خیلی کم بطرف کشتیهای کوبائی پرواز میکردند، کوبائیها نمی دانستند که آیا این هواپیماها خیال بمب افکندن را دارند، یا فقط از کشتی ها عکس میکشند. در عرض ۶ ماه، ۴۲ بار این کشتی ها این مسافت را طی کسردند. در این مدت در این کشتی ها يك عمل آپاندیس و يك عمل استخوان کمر انجام گرفت و چند نفر سمومیت غذایی پیدا کردند. هر کوبائی برای مدت معینی به "آنگولا" میرفت و در پایان این مدت قراردادی، با وجود تمام دشواریها، میکوشید باز هم بیشتر در "آنگولا" بماند و در آنجا کمک کند. رهبران این عملیات سختی میشوند.

آنها را به بازگشت متقاعد سازند .

نیز اشکال بزرگی در راه پیروزی " آنگولا " بود . تنها شرط پیروزی در این جنگ همبستگی و رابطه بسیار نزدیک بین کوبا، آنگولا و آنگولایی ها بود .

برای بکار انداختن اسلحه و سایر کمکهای فنی که از کشور اتحاد جماهیر شوروی میرسید ، به احتیاج به متخصصین مخصوصی بود و سربازهای ذخیره کوبایی نمیتوانستند از عهده آن برآیند . در ضمن ، میبایست آنگولاییها را تعلیم داد که چگونه از این وسائل مدرن استفاده کنند .

در حقیقت، کوبا، در " آنگولا " تا اندازه ای خود را خودمانی حس میکردند . از نظر آب و هوا و گیاهان ، " آنگولا " شباهت زیادی به " کوبا " دارد . بعضی افراد کوبایی عم شباهت زیادی به آنگولاییها داشتند . بطوریکه معروف بود " اگر میخواهی یک کوبایی را از یک آنگولایی تشخیص بدهی ، باید با انگشت روی دماغ او فشار بیاوری ، اگر استخوان دماغ او نرم بود ، حتماً آنگولاییست ، وگرنه کوباییست . برای اینکه مادرها در آفریقا بچه های خود را طوری حمل میکنند که دماغ آنها روی شانه مادر فشار می آورد . "

اواخر نوامبر رئیس ستاد ارتش کوبا خود به " آنگولا " رفت . در آن زمان بایستی هرطور شده در جنگ برای آزادی " آنگولا " پیروزی بدست می آمد .

قوای دشمن دارای نیروی آتشزای وسیعی بود . آنها از آمریکا ۵۰ میلیون دلار کمک نظامی دریافت داشته بودند . آنگولاییها خیلی دیر از گوبا تقاضای کمک کرده بودند . از طرف دیگر ، خلائی کمپرتغالیها پشت سر گذاشته بودند (بیسواد و عقب افتادگی)

استعمارگران پرتغالی ، که سمج ترین استعمارگران





تاریخ بودند ، برای سفید پوستان در "آنکولا" خانه های مجلل و راحتی ساخته بودند . این خانه ها شباهت زیادی بهمان خانه های داشت که آمریکاییها در "کوبا" برای خود ساخته بودند که بعد از پیروزی انقلاب در تصرف ملت "کوبا" درآمد .

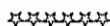
غیر از این چند خانه و چند علامت دیگر تعدن چیز دیگری از پرتغالیها باقی نماند . آنها ، در عوض ، "آنکولا" را در وضع تأسیف آوری ترک کردند . ۹۹ درصد بیسوادی ، فرهنگ عصر حجر و غیره و فقط در بعضی شهرها کسانی میتوانستند بیک زبان خارجی (البته پرتغالی) تکلم کنند . افکار خرافاتی رواج زیاد داشت ، بطوریکه اغلب مردم فکر میکردند که سفید پوستان هیچوقت زخمی نمیشوند و کلوله به آنها اصابت نخواهد کرد . بیشتر آنکولاییها از هواپیما میترسیدند و حاضر نبودند در خندق بچینند ، برای اینکه عقیده داشتند که فقط مردگان به چاله میروند .

از جنگ پارتیزانی تا جنگ تجهیزات

پزشکان کوبایی بارها با امراضی روبهرو بودند که تا آن هنگام نیز در باره آنها نشنیده بودند . در زمان حکومت پرتغالیها برای شش میلیون آنکولایی تنها ۹۰ پزشک وجود داشت ، که اغلب آنها هم در پایتخت کشور بودند . وقتی پرتغالیها رفتند ، ۶۰ نفر از این پزشکان نیز با آنها "آنکولا" را ترک کردند ، بطوریکه در آن زمان برای شش میلیون آنکولایی فقط ۲۰ پزشک وجود داشت ، برای هر ۲۰۰ هزار نفر یک پزشک .

یکی از پزشکان متخصص کودکان ، کسه تازه از کوبا "آمده بود ، میگفت که در همان روز و روزهای پنج کودک آنکولایی درگذشتند ، بدون آنکه او بتواند به آنها کمک کند . این اتفاق اثر عجیبی بر این مرد ۳۵ ساله گذاشته بود ، چون او اهل کشوری بود که از حیث مرگ و میر کودکان مقام غرور انگیزی در جهان دارد .

"ام. پ. ال. آ. ، تا آنجا که میتوانست ، در زمان جنگهای آزادی بخش اقدامات فراوانی جهت پیروزی بعمل آورده بود . با اینحال ، "آنکولا" هنوز آمادگی کامل برای درگیر شدن با قوای که قدرتمندترین سلاح های دنیا را در اختیار داشت ، نداشت . جنگ دیگر جنبه پارتیزانی خود را از دست داده نبود و بیک جنگ دفاعی در مقابل یک تکنولوژی مدرن تبدیل شده بود .



زنده باد همبستگی ضد امپریالیستی خلقهای جهان



از زندگی و پیکار جوانان و دانشجویان جهان

بولیوی

روز ۳۰ مرداد ۱۳۵۰ (۲۱ اوت ۱۹۷۱) هوگو بانترز Hugo Banzer به دستپاری امپریالیسم آمریکا و دولت ارتجاعی برزیل، با کودتائی خونین حکومت مترقی زینرال خوان خوزه تورس Juan Jose Torres را در بولیوی و ژکون ساخت. از آن هنگام، دانشجویان جهان هر ساله این روز را به عنوان روز بین المللی همبستگی با مردم و دانشجویان بولیوی گرامی میدارند. سرشت فاشیستی رژیم بانترز، که از همان نخستین روزهای استقرار حکومت کودتا با ایستادگی قهرمانانهی خلق بولیوی روبرو گشت، روز بروز آشکارتر می شود. در این مدت صدها کارگر، دهقان، دانشجو و انجمنی میهن پرست به شهادت رسیده اند و هزاران نفر زندانی های دهشت انگیز رژیم بسر می برند. حکومت کودتا، همه گونه آزادی را از مردم سلب کرده و دانشگاه های این کشور را به خون کشیده است.

دانشجویان بولیوی، علیرغم موج جدید سرکوب که در زمستان گذشته همراه با دستگیری و اخراج بسیاری از رفقای آنها از دانشگاه آغاز شد، شجاعانه و پیکریه رژیم ترور و اختناق و تسلط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی امپریالیسم می رزمند و خواهان طرد نفوذ چپاول گرانهی استثمارگران خارجی، تأمین استقلال ملی و استقرار آزادیهای دموکراتیک هستند.

دانمارک

در پنج سال گذشته، شماره بیکاران در دانمارک پنج برابر شده است. آهنگ تورم در این کشور نزدیک به ۹۰ درصد می باشد و بدیهی خارجی آن (۳۰ میلیون کرون) رکورد جدیدی بر جای گذاشته است. واقعات تلخ نامبرده، بی آمدن های توان فرسائی، بویژه برای جوانان دانمارکی، بیابار و رده است. بیش از ۷۵ درصد جوانان در گروه سنی ۱۴ تا ۲۵ سال بیکارند. متجاوزان ۲۷۰۰ جوان دانمارکی که اکثریت آنها را شاگردان دبیرخانه ها تشکیل میدهند، امکان آنرا ندارند که به تحصیلات تخصصی و حرفه ای

بپردازند. علاوه بر این، به موجب قوانین کار دانمارک تنها کسانی مشمول فرامات بیکاری میشوند که حداقل یکسال سابقه کار داشته باشند. بدینسان، گروه کثیری از جوانان دانمارکی پس از ترک دبیرستان از هرگونه تأمینات مالی بی بهره اند.

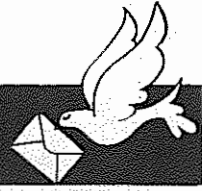
جمهوری دموکراتیک آلمان

در آستانه سال تحصیلی جدید آمارهای قابل توجهی درباره سیستم فرهنگی جمهوری دموکراتیک آلمان انتشار یافت که حاکی از سطح عالی فرهنگ و دستاوردهای درخشان این کشور پیشرفته سوسیالیستی است. شماره دانش آموزان در این جمهوری هم اسم اکتسون به ۲۲۹۰۰۰ نفر بالغی گردید که ۲۰۷ میلیون کتاب درسی، ۱۰۰۰۰ کتابخانه و ۵۰۰۰ مدرسه در آنجا فعال است. میان دانش آموزان پختن، شد.

شماره دانشجویان مدارس عالی و حرفه ای جمهوری دموکراتیک آلمان نزدیک به ۲۹۰۰۰۰ نفر است. کسه ۶۲۰۰۰ نفر آنها برای نخستین بار در ۵۳ دانشگاه و ۲۳۴ مدرسه حرفه ای این کشور به تحصیل خواهند پرداخت.

چنانکه جدول زیر نشان میدهد، جمهوری دموکراتیک آلمان از توان علمی - فنی شگفت انگیزی بهره مند است و از لحاظ نسبت فارغ التحصیلان دانشگاهها و مدارس حرفه ای به شمار زحمتکشان، در سطح جهانی دارای مقام برجسته ای می باشد:

سال	شماره فارغ التحصیلان در اقتصاد	مدرسه حرفه ای	دانشگاهها
۱۹۷۰	۶۸/۲	۳۹/۲	۱۹۷۰
۱۹۷۲	۷۵/۹	۴۵/۲	۱۹۷۲
۱۹۷۴	۸۳/۲	۵۲/۱	۱۹۷۴
۱۹۷۶	۱۰۶/۷	۵۸/۸	۱۹۷۶



پاسخ به خوانندگان

دوست گرامی خ . د .

پیشنهاد شما را درباره انتشار اشعار درخواستیان در نظر خواهیم گرفت .

دوست گرامی سیامک

حماسه گلسترخی و آرمان (سال سوم ، شماره يك) برایتان فرستاده شد .

دوست گرامی حمید

نشریه " پیک مسافر " را عدای از هواداران حزب توده ایران منتشر کرده اند . برای دریافت آن با

آدرس حزب توده ایران مکاتبه کنید .

خواننده گرامی ح . ن .

همانطور که در شماره پیش وعده دادیم ، در این شماره به پرسش شما در مورد تنش زدائی پاسخ

می‌توانیم .

تنش زدائی چیست؟

مخالف دخالت دولت بیگانه در امور داخلی، در کارهای ملی یا طبقاتی خلقهای کشورهاست. در دفاع از این حق مسلم خلقها، همزیستی مسالمت آمیز مخالف جدی و سرسخت صدور ضد انقلاب است. چه از این نظر که همزیستی مسالمت آمیز مخالف جنگ، تجاوزی بین کشورهاست، چه از این لحاظ که مخالف دخالت در امور داخلی کشورهاست و چه از این بابت که مخالف صدور ضد انقلاب است، همزیستی مسالمت آمیز طرفدار كلك فعال و همه جانبه (از كلك معنوی و دیپلماتیک گرفته تا كلك مادی و نظامی) به خلقی است که برای ترقی و آزادی خود می‌رزد ، و مورد کارشکنی و یا مورد صدور ضد انقلاب قرار گرفته است . به همین جهت همزیستی مسالمت آمیز و انترناسیونالیسم پرولتری نه فقط با هم منافات ندارند ، بلکه لازمی یکدیگرند . و نیز به همین دلیل در سراسر جهان هیچ جنبش آزاد بیخوش و یا انقلابی را نمیتوان سراغ گرفت که از كلك اتحاد جماهیر شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی وفادار به اصول همزیستی مسالمت آمیز و انترناسیونالیسم پرولتری برخوردار نشده باشند .

تنش زدائی ، جو سیاسی بین کشورهای دارای نظامهای اقتصادی - اجتماعی گوناگون را برای همزیستی مسالمت آمیز مساعد میسازد .

تنش زدائی تخفیف تشنج یا " دانانت " سیاسی است در برابر سیاست " جنگ سرد " و یگانه دگرگزینی (آلترناتیو) آن است . به نسبتی که سیاست " جنگ

برای فهم درست سیاست تنش زدائی لازم است به توضیح محتوی مناسبات همزیستی مسالمت آمیز، بپردازیم . همزیستی مسالمت آمیز، مناسبات بین الطبقاتی نوینی است که ۱۰۰ سالین پایه گذار آن بوده و از سرشت سوسیالیسم سرچشمه گرفته است و برای تمام دوران گذار سرمایه داری به سوسیالیسم در مقیاس جهانی، یگانه سیاست صحیح بی بدل است . همزیستی مسالمت آمیز نحوه ای از مناسبات بین دولت‌هاست، بین دولت‌ها نه درون کشورها و نه بین طبقات اجتماعی و در عرصه مبارزات طبقاتی و نیز نه در عرصه نبرد ایدئولوژیک . همزیستی مسالمت آمیز حفظ وضع موجود به مقیاس جهانی و یا حفظ نظامها گوناگون اجتماعی به صورت کنونی آنها نیز نیست . همزیستی مسالمت آمیز را تبلیغات امپریالیستی به غرض، حفظ وضع موجود (ستائوس کوئو) قلمداد میکنند . همزیستی مسالمت آمیز مرزهای بین کشورها، تعامیبست ارضی و حق حاکمیت آنها را محترم میسازد . ولی ابداً مهربانیت نظامهای اقتصادی - اجتماعی درون کشورها نیست . همزیستی مسالمت آمیز جنگ بین دول را مردود میداند ، حل اختلافات را از طریق مذاکره ممکن و لازم میسازد ، ولی جنبشهای آزادی بخش ضد امپریالیستی ملل ، جنبشهای انقلابی اجتماعی را نه فقط نفی نمیکند ، بلکه آنها را از حقوق حقه و مسلم هر خلقی میسوزد . نظر به اینکه همزیستی مسالمت آمیز حق تعیین سرنوشت را تعلق به هر خلقی در هر کشوری میسازد ،

سرد " شکست میخورد، سیاست تنش‌زدائی به همان نسبت پیروز می‌شود. آنگاه که " جنگ سرد " به طور مطلق شکست بخورد، سیاست تنش‌زدائی به طور مطلق پیروز میگردد. سیاست " جنگ سرد " سیاستی است که به جنگ گرم منتهی می‌شود. سیاست تنش‌زدائی سیاستی است که به استقرار مناسبات بین‌المللی نوین همزیستی مسالمت‌آمیز بین دولتهای دارای نظامهای اقتصادی - اجتماعی گوناگون منجر میگردد. جنگ جهانی، اگر درگیرد، به ناچار جنگ جهانی هسته‌ای خواهد بود که در آن صدها میلیون انسان، همراه با گنجینه‌های تمدن بشری نابود می‌شود. مقدار اسلحه‌های هسته‌ای که هم اکنون انباشته شده، برای یازده بار نابود کردن زندگی بر روی زمین کافی است. در مطلق امپریالیتهای طرفدار " جنگ سرد " تئوریهای پخته شده که طبق آنها گویا جنگهای " منطقه‌ای " و یا " محدود هسته‌ای " نیز ممکن است. نادرستی این " تئوریها " در محک‌آین واقعیت ساده نیک معلوم است که اگر جنگ هسته‌ای درگیرد، هیچیک از طرفهای جنگنده، تا تمام زرادخانه‌های هسته‌ای خود را به کار نگیرند، تسلیم نمی‌شود. تئوری امکان " منطقه‌ای " کردن جنگ، عوامفریبی به قدر شدید مناقصه‌ی تبلیحاتی است. سیاست " جنگ سرد " راه یمنی به سوی جنگ جهانی هسته‌ایست و یگانه سیاست خنثی‌کننده‌ی آن، تنش‌زدائی است که حاصل آن همزیستی مسالمت‌آمیز است.

چنانکه می‌بینیم تنش‌زدائی و همزیستی مسالمت‌آمیز سیاست منفعل و تا شاکر نیست. سیاست فعال و رزمنده‌ی است به سود خلقهای جهان، به سود ترقی و آزادی اجتماعی آنها، به سود صلح و سوسیالیسم و در نتیجه به زبان امپریالیسم. به همین دلیل است که " کرسپا " در محافل حاکمه‌ی امپریالیسم بین‌المللی با تمام نیروی خود و با توسل به گئیف‌ترین وسائل ممکن علیه سیاست تنش‌زدائی و همزیستی مسالمت‌آمیز، می‌جنگد و اگر در این جنگ شکست می‌خورد، به اصطلاح " تقصیر آنها نیست، بدبختی آنهاست. " چرا آنها می‌خورند؟ به دلیل آنکه جنبه‌ی دیگر همزیستی مسالمت‌آمیز همکاری متقابل سودمند اقتصادی، بازرگانی، فنی و علمی بین دولتهای سوسیالیستی و سرمایه‌داری، بین همه‌ی دولتها بر مبنای حقوق برابر است. از این رواریزی و برخورد همه‌ی محافل امپریالیستی با سیاست تنش‌زدائی و مناسبات همزیستی یکسان نیست. بر خلاف " کرسپا "، محافل سرمایه‌داری واقع بین‌تر (و به نسبت واقع‌بینی خود) طرفدار پرهیز از سیاست " جنگ سرد "، گردیدن به سیاست تنش‌زدائی و سرانجام استقرار مناسبات همزیستی هستند، زیرا از

این رهگذر سود می‌برند. سرمایه‌اگر از سوئی فطرتاً متجاوز است، از سوی دیگر فطرتاً در پی کسب سود است. تجاوز کاری او نیز در آخرین تحلیل برای کسب سود است. اگر در تجاوز کاری خود زیان، آنها را حدا ناپدید بیند (و محافل واقع بین‌تر، آنرا درک میکنند) آنگاه بخاطر کسب سود، به فکر پرهیز از خطر " خودکشی " می‌افتد. یکی از دلایلی که در جبهه‌ی امپریالیسم شکاف به سوی پذیرش تنش‌زدائی و همزیستی پیدا شده، همین است.

در واقع مرز بین تنش‌زدائی و " جنگ سرد "، میان همزیستی و جنگ هسته‌ای، نه فقط بین کشورهای سوسیالیستی و کشورهای امپریالیستی، بلکه میان طرفداران و مخالفان به مقیاس جهانی میگردد. در اینجا ناگزیر باید به خیانت زهبری ماژویستی پکن اشاره کنیم که نه فقط در " آنسوی باریکاد " قرار گرفته، بلکه حتمی در اقدام ضد انقلابی مخالفت با تنش‌زدائی و با محتوی صحیح همزیستی مسالمت‌آمیز، کاسه‌ی از آس داغ‌تر شده و دست " کرسپا " بی نظیر هنری جکسون ها، اشتراوسها، هیت ها و تلزنبرها را از پشت بسته است. از این روست که تمام گروههای رنکارنک ماژویستی و یا ظاهر غیر ماژویستی، ولی واقعا ماژویستی، که بر سر " اندیشه‌های سکا ندار " بر سر هم می‌کوبند، در تخطئه‌ی سیاست تنش‌زدائی و در تحریف مغرانه‌ی محتوی همزیستی مسالمت‌آمیز با یکدیگر و با بدترین تبلیغات بازاری امپریالیستی، هم‌آوازند.

سیاست تنش‌زدائی چنانکه معلوم است، در سالهای اخیر و بر مبنای تغییر مداوم نیروها به سود سوسیالیسم، صلح و آزادی ملل، پیشرفت محسوس داشته و عهدنامه‌ی هلسینکی در واقع تعهد ۲۲ کشور پیشرفته‌ی جهان (سوسیالیستی و سرمایه‌داری) به اجراء است. اخیراً دولت کارتر به یک رشته اقداماتی به ویژه در زمینه‌ی آغاز و جدیدی از مسابقه‌ی تسلیحاتی دست زده تا شاید جلوی پیشرفت سریع تنش‌زدائی را به سود مجتمع صنعتی - نظامی آمریکا و ویژه خواران بلسوک تجاویز ناتو بگیرد. ولی این تلاشی است مذبوحانه که ممکن است برای مدتی از آهنگ گسترش همزیستی مسالمت‌آمیز بگاهد، ولی هرگز نخواهد توانست روند آنرا متوقف گرداند. سیاست تنش‌زدائی و مناسبات همزیستی مسالمت‌آمیز بیسیان کشورهای دارای نظامهای اقتصادی - اجتماعی و سیاسی گوناگون، سیاست و مناسباتی است یا بجزگسوی حرکت قانونمند جهان بسوی استقرار صلح استوار، ترقی و آزادی ملل و گسترش نظام سوسیالیستی مقیاس جهانی. و بنا بر این هیچ نیرویی توان جلوگیری از پیشرفت آنرا ندارد.

